

یک بار، آرمانو، از ملاقات با سفیر آمریکا در پاناما، که باید در معیت شاه انجام می‌گرفت، معانعت کرد. در اوایل مارس، مارک مورس، از همکاران آرمانو، که تقریرات شاه را برای آخرین کتابش می‌نوشت، به وسیلهٔ مأموران امنیتی بازداشت گردید، ولی هیچ‌یک از این مشکلات، در برابر اعتقاد درست یا به غلط شاه، که خود را یک زندانی منزوی و محروم از تماس با دنیای خارج می‌پنداشت، ناراحت کننده نبود.

شاه، ظاهراً فرد آزادی بود، اما شواهد فراوان نشان می‌داد که تحت کنترل است و مذاکرات تلفنی او و خانواده‌اش ضبط می‌شود. روزی یکی از همراهان شاه ضمن گفتگوی تلفنی با خارج، از گرانی هزینه‌های گرافیک که باید پرداخت کنند، شکایت کرد. فردای آن روز، پاناماییها، نسبت به مذاکرات تلفنی اطرافیان شاه درباره گرانی هزینه‌ها و مسائل مالی اعتراض نمودند. کمی بعد، یک دستگاه ضبط صوت در ساختمان محل اقامت شاه نصب کردند.

روز ۷ فوریه ۱۹۸۰ وزیر امور خارجه پاناما، اظهار داشت که شاه بدون اجازه دولت پاناما، نمی‌تواند جزیره را ترک کند. در صورتی که خارج شدن شاه از جزیره، عملاً امکان نداشت، زیرا مأموران امنیتی دائماً مراقب اوضاع بودند، فرودگاه جزیره به قدری کوچک بود، که هواپیمای بزرگ نمی‌توانست در آن فرود آید. روزی یکی از دوستان قدیم شاه که به دیدنش آمده بود گفت:

«اعلیحضرت، شما باید از اینجا بروید.»

شاه پاسخ داد: «نمی‌دانم آیا این کار برای من امکان دارد یا نه؟»^{۲۸}

در این دوران شاه بر این گمان بود که همه به او خیانت کرده‌اند. وی، بیشتر به وائری ژیسکاردستن رئیس جمهوری فرانسه و روابطشان اشاره می‌کرد که در کنفرانس گوآدلوپ، به رهبران ایالات متحده، انگلستان و آلمان گفته بود: «عمر رژیم او به سر آمده است.»^{۲۹} در این مورد شاه به یکی از کسانی که به دیدنش آمده بود می‌گوید: «گاه به این مرد فکر می‌کنم که یک سال قبل مرا «اعلیحضرت» خطاب می‌کرد و کفشهایم را می‌لبسید!»

در این ایام شاه به ندرت لبخند می‌زد. او درست داشت به تنهایی در گوشه‌ای از ساحل غربی جزیره کوننادورا بنشیند و منظره غروب آفتاب را تماشا کند. وضع بیماری

28. Salinger; Ibid., p. 189.

29. Pahlavi; Answer to History, p. 171.

درمان نیافته اش نیز موجب نگرانی و اشتغال فکری او شده بود. در دسامبر ۱۹۷۹ هنگامی که ایالات متحده را به مقصد پاناما، ترک می‌کرد، آمریکاییها به او اطمینان داده بودند که اگر عمل جراحی و یا معالجات دیگری ضرورت پیدا کند، یاریش خواهند کرد. بیمارستان گورگاس در منطقه کانال پاناما، در اختیار اوست و پزشکان وی می‌توانند به آنجا پرواز کنند و در صورت لزوم، او را برای درمان به ایالات متحده منتقل کنند.

چند روز پس از استقرار در جزیره کوننادورا، دکتر بنجامین کین، پزشک اختصاصی او، از نیویورک با هواپیمایی که وزارت امور خارجه آمریکا در اختیار وی گذاشته بود، به پاناما آمد. هدف از این مسافرت، به موجب موافقت‌نامه لاکنند، ترتیب بستری کردن شاه، در بیمارستان گورگاس بود. اولین اقدام دکتر کین، واگذاری سرپرستی و معاینات شاه، به دکتر آدان ریوس^{۳۰} پزشک متخصص سرطان‌شناس بیمارستان گورگاس بود. سپس یک تیم متخصص جراحی را برای موارد اورژانس تعیین و مشخص کرد. انتقال شاه از محل اقامتس به بیمارستان گورگاس به سهولت انجام می‌گرفت. دکتر کین، پس از انجام این امور، که مورد موافقت کارلوس گارسبا، طبیب مخصوص ژنرال توریکوس قرار گرفت، به نیویورک بازگشت.

وضع و حال شاه، تا مدتی خوب بود. هنگام ورود به پاناما، هنوز آثار عمل جراحی که در نیویورک روی او انجام گرفته بود، مشاهده می‌شد، ولی در اواخر ژانویه ۲۰ پوند به وزنش اضافه شده بود. در میهمانیهای شام پرزیدنت رویو، یا ژنرال توریکوس حالت ظاهری شاه خوب بود و حتی، سرحال به نظر می‌رسید، ولی ناگهان حال او تغییر کرد؛ به گفته توریکوس، تبدیل به یک «مردم متحرک» شد.^{۳۱}

طحال بیمار، که تا مدتی بر اثر مصرف داروهای مختلف کنترل شده بود، دوباره شروع به بزرگ شدن کرد. در اواسط فوریه، شاه مبتلا به ناراحتی مجاری تنفس گردید. در این موقع دکتر فلاندرن طبیب فرانسوی او به پاناما دعوت شد. وی پس از مشورت با دکتر کارلوس گارسبا، طبیب مخصوص توریکوس و دکتر ریوس، پزشک متخصص سرطان‌شناس بیمارستان گورگاس موافقت کردند که طحال بیمار باید هرچه زودتر برداشته شود.

30. Adan Rios

31. Salinger, *Ibid.*, p. 190.

به گفته پاناماییها، در طول زمستان، ژنرال تورپخوس شاه را متقاعد کرده بود که در مرکز طبی پاتیلا^{۳۲}، در کلینیک جدید خصوصی نود نختنخوابی، شهر پاناما، مورد عمل جراحی قرار گیرد. با توجه به این توافق، پاناماییها، موضوع را محرمانه به کلینیک پاتیلا اطلاع دادند و مقدمات بستری کردن شاه را فراهم ساختند.

پزشکان پاناما، عمل جراحی طحال را، که در همه بیمارستانها، انجام می‌شد، عادی و بدون اشکال می‌دانستند. در همین اوان، دکتر بنجامین کین، پزشک اختصاصی شاه، که ترتیب انتقال او را از مکزیک به بیمارستان نیویورک فراهم ساخته بود، به کونتادورا آمد و پس از دیدار شاه و درک وخامت حال او، با تصمیمات پزشکان پانامایی در بستری کردن شاه در کلینیک پاتیلا و جراحی بیمار، مخالفت کرد.

شاه در مورد اختلاف نظر پزشکان پانامایی و دکتر کین چنین می‌گوید:

«در فوریه ۱۹۸۰ بار دیگر بیماریم شدت یافت و سرمنان، طحال را در بر گرفت. دکتر کین که از دوران بستری شدنم در نیویورک به بعد، چند بار معاینه‌ام کرده بود، با پزشک فرانسویم، دکتر فلاندرن مشورت کرد. هر دو عمل جراحی را توصیه کردند. از دکتر مایکل دو بیک^{۳۳} از هوستون درخواست نمودند انجام عمل جراحی را در بیمارستان نظامی آمریکایی گورگاس، در منطقه کانال عهده‌دار شود. امکانات استفاده از تسهیلات درمانی من، قبلاً در پایگاه هوایی لا کلتند، بین نمایندگانم و نیز لوید کاتر و جردن، مورد توافق قرار گرفته بود.»^{۳۴}

در این موقع اختلاف بین پاناماییها و دکتر کین، در مورد محل بستری شدن و جراحی شاه، بالا گرفت. در مذاکرات بین دکتر کین و دکتر گارسیا، پزشک مخصوص ژنرال تورپخوس در کونتادورا، با حضور روبرت آرمانو، گارسیا می‌گوید:

«من پیام ژنرال تورپخوس را به اطلاع شما می‌رسانم؛ شاه فقط در پاناما مورد عمل جراحی قرار خواهد گرفت، نه در جای دیگر.

دکتر کین: مشکلی وجود ندارد، به موجب قرارداد کانال، بیمارستان گورگاس، بخشی از خاک پاناما است. من و دولت آمریکا توافق کرده‌ایم که شاه در گورگاس جراحی شود.

32. Patilla

33. Micheal De Bakey

34. Pahlavi; Answer to History. p. 30.

دکتر گارسیا: مطلب را درست درک نکردید؛ مسئله بیمارستان گورگاس نیست. عمل جراحی باید در شهر پاناما، انجام شود.
 دکتر کین که نتوانسته بود خود را کنترل کند می‌گوید: حاضرید این مطلب را که به من گفتید در حضور شاه هم بگویید؟
 دکتر گارسیا: آری.»

در این موقع هردو به اتفاق دکتر ریوس جراح بیمارستان گورگاس به دیدار شاه می‌روند. فرح نیز حضور دارد. گارسیا آنچه را که به دکتر کین گفته بود تکرار می‌کند، شاه و فرح با خونسردی و آرامش گفته‌های پزشک پانامایی را گوش می‌کنند. پس از خانمه صحبت دکتر گارسیا، دکتر ریوس می‌گوید: «ما باید بهترین جراح را پیدا کنیم» و به طرف تلفن می‌رود. دکتر کین، او را متوقف می‌کند و می‌گوید «به نظر من، این کار خیانت است.» در این موقع شاه از جای برخاسته و می‌گوید: «روز بخیر، آقایان» و از اتاق بیرون می‌رود.

پس از رفتن شاه، دکتر کین تسلیم نمی‌شود و به آرمانو می‌گوید «ما باید موضوع را با جردن و کاتلر، در میان بگذاریم و پافشاری کنیم که عمل جراحی در بیمارستان گورگاس انجام شود.»^{۳۵}

شاه مخلوع ماجرای مشاجره دکتر گارسیا و دکتر کین را بدین شرح نقل کرده است:

«مقامات دولت آمریکا همیشه می‌گفتند می‌توانیم از بیمارستان گورگاس استفاده کنیم. پاناماییها می‌خواستند عمل جراحی در بیمارستان پاتایلا، که متعلق به خودشان بود، انجام گیرد.

صحنه شگفت‌آور دیگر این نمایشنامه، انتخاب پزشکان بود، نیم پزشکی و مشاور من، با دکتر گارسیا، پزشک اختصاصی زنان نوریخوس و مالک بخشی از بیمارستان پاتایلا، به گفتگو نشستند. گارسیا اصرار داشت که عمل جراحی من در پاتایلا انجام شود، دکتر کین معتقد بود که تجهیزات آن بیمارستان کامل و کافی نیست و بیمارستان گورگاس از لحاظ وسایل و تجهیزات آزمایشگاهی، مجهز است، به طوری که، بیمارستان پاتایلا آزمایشهای خون بیمارانی را به بیمارستان گورگاس احاطه می‌کند. بحث در این مورد بالا گرفت. پزشکان پانامایی، احساساتی و خشمناک، نسبت به حضور پزشکان خارجی در کشورشان آزرده‌خاطر شده بودند.

برای ماء درک این موضوع، که چگونه یک فرد، در حرفه پزشکی با نکیه بر احساس ناسیونالیستی، نیکوکاری در حق یک بیمار را نادیده بگیرد، دشوار بود. دکتر گارسیا با گستاخی گفته بود: «ما، فقط دستورات پرزیدنت کارتر را اجرا می‌کنیم.» او، به نظریات و اوضاع و شرایط زندگی ما توجه نداشت. در پایان بحث را با این اولتیماتوم پایان داده بود:

«همین است که گفتیم؛ شما انتخاب دیگری ندارید، یا باید به بیمارستان پاتایلا بروید، یا راه فرودگاه را در پیش بگیرید. باید از بیمارستان ما، استفاده کنید.» به افرادی که در خدمت من بودند، اهانت شده بود ولی در آن موقع چه کار می‌توانستیم بکنیم. واضح بود که دولت ایالات متحده، قصد داشت برای ادامه مذاکراتش با ایران، ما را در پاناما نگاه دارد و از من، به عنوان طعمه‌ای برای آزادی گروگانها، استفاده کند. من یک «زندانی محبوب و قبیله‌ی آمریکا» در جزیره زیبای کوننادورا بودم.^{۳۶}

دکتر کین برای پیشبرد نظریه خود، نیاز به همکاری کسی داشت که از شهرت و معروفیت زیادی در امور پزشکی برخوردار بود و این مرد، به نظر او دکتر مایکل دویبکی بود. وی از جمله پزشکان سرشناس و جراح قلب در تگزاس بود. دکتر کین چند ساعت بعد، با دویبکی تماس گرفت. وی موافقت خود را با به عهده گرفتن عمل جراحی شاه، مشروط بر اینکه با تیم مخصوص خود، به پاناما بیاید، اعلام کرد.

انتشار خبر عزیمت دویبکی در معیت تیم مخصوص خود، شامل متخصصین بیهوشی، جراح و پرستارها در روزنامه‌ها، پاناماییها را ناراحت کرد. این موضوع بدین نحو تعبیر شد که پزشکان پانامایی از نظر پزشکی در مقام بعد از دیگران هستند، از سوی دیگر، جراحی شاه در بیمارستان کشورشان به وسیله جراحان خارجی، به غرور و حیثیت آنها لطمه وارد می‌ساخت. پزشکان پانامایی دکتر دویبکی را به عنوان استاد جلیل‌القدر می‌شناختند و انتظار داشتند از توصیه‌های او، در جریان عمل جراحی شاه، که به وسیله آنها انجام می‌شد، بهره‌مند شوند و او، از آوردن «تیم» مخصوص، خودداری کند.^{۳۷}

سرانجام، با مداخله آمبرماس سفیر آمریکا، بین طرفین توافق به عمل آمد و دکتر دویبکی درخواست پاناماییها را جهت شرکت و همکاری آنها در اکیپ جراحی خود

36. Answer to History, p. 31.

37. Salinger; Ibid., p. 193.

پذیرفت، در عین حال توصیه کرد به دلیل ادامه عفونت دستگاه تنفسی شاه، و نیز نامساعد بودن محیط، عمل جراحی به تأخیر افتد.

طی این مدت، شاه، افراد خانواده و اطرافیانش ناظر اختلافات و کشمکشهای پایان‌ناپذیر پزشکان بودند. اصرار و پافشاری پاناماییها به قدری بود که سبب بی‌اعتمادی و بدگمانی شاه نسبت به آنها شده بود و مقاصدشان را زیر سؤال می‌کشید: چرا پاناماییها تا این حد اصرار دارند که عمل جراحی را انجام دهند؟ آیا دشمنان شاه یکی از اعضای تیم پزشکی را خریده‌اند؟! آیا می‌خواهند او را هنگام عمل جراحی بکشند؟ احتمال ندارد که داروی بیهوشی قوی به او تزریق شود و همین که چشم باز کرد در تهران باشد؟! دوستان نزدیک شاه که با او در ارتباط بودند، همچنین همراهان وی: فرح همسرش، روبرت آرماتو و مارک مورس، شاه را برای ترک پاناما، زیر فشار گذاشته بودند. اکنون با به تأخیر افتادن عمل جراحی، برای شاه فرصت بیشتری فراهم شده بود که در این زمینه بیندیشد و تصمیم بگیرد. دوستان مورد اعتمادش، نظیر نلسون را کف‌لر اصرار داشتند پاناما را ترک کند، با این حال، شاه می‌دانست که دوران آخر زندگی را طی می‌کند، لذا آرزو داشت در سرزمینی که با آداب و رسوم کشورش مشابهت داشته باشد، با آرامش بمیرد. وی می‌گوید:

«... در ۱۱ مارس، ناگزیر تصمیم به عمل جراحی گرفتیم. دکتر دوبیکی، موافقت کرد عمل جراحی در بیمارستان پاتیلا انجام شود. ترتیب انتقال اطرافیانم از کونتادورا به شهر پاناما، فراهم شد. هر سه خواهرم به پاناما آمدند تا نزد من باشند. روز ۱۴ مارس، در بیمارستان معاینه شدم. کمی بعد، دکتر دوبیکی و دکتر کین، با تیم آمریکایی خود وارد شدند. متأسفانه، بار دیگر با مشکلات روبه‌رو شدیم، پزشکان پانامایی با انجام عمل جراحی به وسیله دکتر دوبیکی مخالفت کردند، آنها مدعی بودند که او یک جراح دوره‌گرد است و جراحی من به‌طور «عادی» و بدون اشکال به وسیله پزشکان پانامایی انجام خواهد گرفت. عرور آنها جریحه‌دار شده بود، من نباید به وسیله آمریکاییها جراحی شوم.

به نظر من روش و شیوه عمل آنها احمقانه بود. زندگی من در خطر افتاده بود و نمی‌خواستم جان خود را در معرض مقاصد مخاطره‌انگیز پاناماییها قرار دهم. پزشکانم با عمل جراحی، در بیمارستان پاتیلا مخالف بودند و تأیید کردند تعویق آن به مدت دو هفته خطر فوری در بر ندارد. روز بعد، بیمارستان را ترک کردم و به کونتادورا بازگشتم.»^{۳۱}



دکتر مایکل دو بیکی،
پزشک مورد اعتماد شاه



سرهنگ منالونل آنتونیو نوریه گا
فرمانده گارد محافظ شاه در پاناما



ژنرال عمر توریسفوس، دیکتاتور پاناما



محمد رضا شاه همراه با روبرت آرماتودر کونتادورا (پاناما)



شاه مخلوع در آخرین روزهای اقامت در پاناما

در این دوران، فعالیتهای پنهانی و علنی برای آزادی گروگانهای آمریکایی، در واشینگتن، پاناما و تهران ادامه داشت. کریستیان بورگه و هکتور ویلاگون، رابطین قطب‌زاده، بین ایران، پاناما و واشینگتن در رفت و آمد بودند. چند بار، با هامیلتون جردن، رئیس دفتر کاخ سفید، در اروپا و آمریکا ملاقات و مذاکره کردند. یک بار نیز به دیدار پرزیدنت کارتر رفتند و درباره راه‌حل مسئله گروگانها بحث و گفتگو به عمل آوردند.^{۳۹} خیر این گونه اقدامات، جسته و گریخته، در مطبوعات غرب انتشار می‌یافت. شاه و استرداد او، کلید حل مشکل بود...

→

38. Pahlavi; *Ibid.*, p. 31.

۳۹. برای آگاهی بیشتر درباره فعالیتهای پنهانی و مذاکرات مربوط به آزادی گروگانها، رجوع کنید به: Pierre Salinger: *America Held Hostage: The Secret negotiation*. Doubleday and Company, INC., New York, 1981 and Hamilton Jordan: *Crisis: The Last Year of the Carter Presidency*, New York, Putnam, 1982.

بخش پنجم

در نذارک عزیمت به مصر

دکتر مایکل دوبیکی در جلوگیری از انجام عمل جراحی شاه در پاناما و خارج شدن او از آن کشور، نقش اساسی را ایفا کرد. وی، احتمالاً پس از ورود به پاناما و برخورد با پزشکان پانامایی و اصرار و سماجت آنها مبنی بر انجام عمل جراحی در بیمارستان پاتایلا، در صدد جلوگیری از مداخله پاناماییها در امور درمانی شاه برآمد.

دکتر دوبیکی در گفتگوی تلفنی روز ۱۷ مارس با هامیلتون جردن به او می‌گوید:

«آقای جردن؛ من بارها در موقعیت غیرعادی مسائل پزشکی مواجه شده‌ام؛ در تمام دنیا حتی پشت پرده آهنین هم عمل جراحی انجام داده‌ام، ولی هرگز با آنچه که در تعطیلات آخر هفته در پاناما دیدم، برخورد نکرده بوده [....] اگر من مجبور باشم در داخل یک چادر هم جراحی می‌کنم، ولی باید متوجه این نکته باشید که نسبت به شاه، به عنوان یک بیمار تعهد دارم، درباره عمل جراحی در پاناما، پس از تجربه چند روز گذشته، دچار تردید شده‌ام. من نمی‌توانم با به عهده گرفتن مسئولیت انجام عمل، و تصمیم برای تجویز یک دارو، یا شیوه کار، مورد سؤال یا بازخواست دیگران واقع شوم.»

دکتر دوبیکی در پاسخ به این گفته جردن که «بدون تردید انجام عمل جراحی شاه در پاناما و در یک بیمارستان کشور پاناما، حائز کمال اهمیت است و اگر شاه پاناما را ترک کند ممکن است در مذاکرات مربوط به آزادی گروگانها، اختلال ایجاد شود و حتی محتمل است به مرگ گروگانها منجر گردد»، می‌گوید:

«آقای جردن؛ این امر مربوط به شما و مسئولیت رئیس جمهوری است. من نیز در حفظ سلامت شاه به عنوان یک بیمار مسئولیت دارم...»^۱

همان روز (۱۷ مارس) روبرت آرماتو در گفتگو با شاه، می‌گوید «برای ما، آخرین

1. Jordan, Crisis, p. 178.

کارت باقی مانده است» شاه چند لحظه فکر می‌کند و پاسخ می‌دهد:

«از این بیه دارم که مجبور شویم این آخرین کارت را بازی کنیم. هر چند بسیاری معتقدند که با عزیزمان به مصر، موقعیت سادات را به مخاطره می‌اندازیم.»^۲

فرح با جهان، همسر رئیس جمهوری مصر ارتباط تلفنی داشت؛ روز پیش (۱۶ مارس) نیز طبق معمول به او تلفن کرده بود. آرمانو به شاه می‌گوید اجازه بدهید به خانم سادات تلفن کنیم و اطلاع دهیم که شما میل دارید به مصر بروید. پس از برقراری ارتباط تلفنی، فرح با خانم سادات به گفتگو پرداخته و ضمن تشریح اوضاع زندگیشان در کونتادورا، تمایل خود را مبنی بر عزیمت به مصر اظهار می‌دارد. جهان بی‌درنگ می‌گوید: «همسر، حضور دارد، ما مقدم شما را به مصر گرامی می‌داریم.»

سپس سادات با شاه صحبت می‌کند، او نیز درخواست شاه را استقبال می‌نماید و می‌گوید: «همه کسانی که همراهتان هستند، مقدمشان به مصر گرامی است. دکتر دوبیکی و هرکس دیگری را می‌خواهید بیاورید، همگی میهمان من هستند. هواپیمای شخصی خود را برای آوردن شما به پاناما می‌فرستم.»^۳

اطرافیان شاه، پس از آگاهی از این خبر، قرار می‌گذارند موضوع را مخفی نگاه دارند و ترتیبات سفرشان را، در نهایت اختفا، به نحوی که توجه مأموران امنیتی پاناما، جلب نشود فراهم سازند. در مکالمات تلفنی نیز، که به وسیله پاناماییها ضبط می‌شد، به این موضوع اشاره نکنند. مع هذا، آرمانو، باید موضوع را به نیویورک، جهت آگاهی را کفلر، اطلاع می‌داد. وی، مطلب را با جملات و عبارات مخصوص و به صورت پیام رمز مخابره می‌کند، ولی پاناماییها مطلب را می‌فهمند، زیرا کمی پس از پایان مذاکرات تلفنی، یکی از مأموران پانامایی، به سرهنگ ایرانی مسئول امور حفاظت و امنیت شاه می‌گوید: «آرمانو گفته است شما قصد ترک پاناما را دارید.»^۴

ساعتی بعد، کاخ سفید از تصمیم شاه آگاه می‌شود. از این پس کوشش برای جلوگیری از عزیمت او، آغاز می‌گردد. کریسنان بورگه، وکیل دعاوی ایران با اوراق و اسناد مربوط به درخواست امتداد شاه در پاناما است. به دستور کارتر، هامیلتون جردن با

2. Salinger; Ibid., p. 207.

3-4. Salinger; Ibid., p. 208.

شتاب عازم پاناما می‌شود تا شاه را قانع کند که به صلاح و مصلحت اوست در پاناما بماند. لوید کاتلر، مشاور رئیس جمهوری آمریکا نیز، بدین منظور به پاناما می‌رود.⁵

چردن پس از رسیدن به پاناما، به روبرت آرماتو تلفن کرد و تقاضای دیدار او را نمود. آرماتو در پاسخ چردن گفت: هامیلتون: شما با هر کس که میل داشته باشید می‌توانید ملاقات کنید. ولی ما، اینجا را ترک می‌کنیم، تصمیم قاطع اتخاذ شده است.

— چردن: باب؛ آیا قصد دارید بی‌آنکه به پیشنهاد من توجه نمایید، پاناما را ترک کنید؟

— آرماتو: هم‌اکنون که با شما حرف می‌زنم، اسباب و اثاث، بسته‌بندی و آماده شده است.

چردن تصمیم گرفت به ملاقات شاه نرود، زیرا تماس او، به اعتبار و حیثیتش نزد ایرانیها، لطمه وارد می‌ساخت. از سوی دیگر مذاکرات محرمانه اش را با کریستیان بورگه و هکتور ویلالون دچار مخاطره می‌ساخت. بدین سان تصمیم گرفت با لوید کاتلر مشاور کاخ سفید تماس بگیرد و از او درخواست کند بی‌درنگ به پاناما بیاید. کاتلر همان شب، همراه با آرنولد رافل⁶ یکی از معاونان سایروس ونس، وزیر امور خارجه آمریکا، به پاناما آمدند. روبرت آرماتو هنگام پیاده شدن آنها در فرودگاه حضور یافت و مقارن شب آنها را به اقامتگاه شاه در کونتادورا راهنمایی کرد. شاه و فرح که انتظارشان را می‌کشیدند، از آنها استقبال کردند.

آمریکاییها، در همان دقائق اولیه متوجه شدند که شاه به مبارزه هولناکی دست زده است. وی، با وجود بیماری شدیدش خود را هشیار، قوی و آگاه نشان می‌داد. همچنین برای اینکه بتواند با فرستادگان جیمی کارتر، آزادانه و به‌طور خصوصی صحبت کند، آرماتورا مرخص کرد.

در مذاکرات چهل و پنج دقیقه‌ای آن روز، شاه و فرح، با دقت و رعایت ادب و احترام به سخنان کاتلر، گوش دادند. فرستاده رئیس جمهوری آمریکا، در زمینه امکانات و تسهیلاتی که می‌توان برای ادامه توقف شاه و همراهان در پاناما فراهم ساخت، مشکلات سیاسی و جهانی ایالات متحده آمریکا و نیز مسئله گروگانها صحبت کرد و خاطر نشان ساخت که ایالات متحده نگران سفر شاه به مصر است. وی افزود که حضور

5. Sick: All Fall Down, op.cit., p. 271.

6. Arnold Raphel

شاه در مصر، به موقعیت سادات لطمه وارد خواهد ساخت و صلح خاورمیانه را در معرض مخاطره قرار خواهد داد. کاتلر گفت: دولت آمریکا امیدوار است شاه به اقامت خود در پاناما، ادامه دهد «پاناماییها شایسته اعتماد می‌باشند، ژنرال نوریخوس مرد شرافتمندی است و با هرگونه اقدام در مورد استرداد شاه مخالفت خواهد کرد. پزشکان پانامایی نیز مورد اعتمادند و در انجام عمل جراحی تبحر و شایستگی دارند. ترس از اقامت در پاناما، مورد ندارد در صورتی که در مصر، نگرانی بیشتر است.»

نماینده رئیس جمهوری، در ادامه سخنان خود، برای متقاعد ساختن شاه گفت: در صورتی که شاه تمایل به بستری شدن در بیمارستانهای پاناما را نداشته باشد، طبق موافقتنامه لا کلند، بیمارستان گورگاس در اختیار او خواهد بود و اگر شاه مصمم به ترک پاناما باشد دولت ایالات متحده آماده است به تعهد خود عمل کند و وسایل بازگشت او را به ایالات متحده، برای ادامه درمان فراهم نماید. در پایان کاتلر خاطرنشان ساخت که اگر شاه تصمیم به بازگشت گرفته است، باید هر نوع فکر و امید دستیابی به سلطنت را از سر بدر کند. کاتلر «کناره گیری» را بیان نکرد ولی مفهوم گفته اش، چشم‌پوشی از تاج و تخت بود.

پس از پایان سخنان کاتلر، شاه با اعتماد به نفس و همانند فردی که به خوبی قادر به اداره سرنوشت خود و دیگران است به نمایندگان کارتر فهماند که گفته‌های آنها به هیچ وجه از نگرانی و توهم او در مورد عمل جراحی در پاناما، نمی‌کاهد و به پزشکان پانامایی اعتماد ندارد. حتی، حضور دکتر دوبیکی در اتاق عمل، تأثیری در عقابش ندارد و مصمم است عازم مصر شود.

شاه و فرح هر دو معتقد بودند که موضوع بازگشت آنها به ایالات متحده، عملی نیست و آمریکاییها، از آنها استقبال نخواهند کرد. در مورد اعلام کناره گیری، شاه تأکید کرد که این موضوع اساساً قابل طرح نیست، فرح نیز همین عقیده را داشت.

پس از رفتن کاتلر و رافل، شاه چگونگی مذاکراتش را با نمایندگان رئیس جمهوری آمریکا، برای روبرت آرمانو شرح داد. وکیل دعاوی جوان آمریکایی، معتقد بود که دولت آمریکا در این عملیات دست دارد و نسبت به مردی که در شرف پایان زندگی است، با مهارت فریبکاری می‌کند. در مورد عزیمت شاه به مصر، آرمانو معتقد بود که با بحرانی بودن اوضاع، مصر محل مناسبی است ولی از لحاظ تسهیلات و امکانات پزشکی، ایالات متحده مناسبتر می‌باشد. شاه نظریه آرمانو را تأیید کرد و گفت:

«آمریکاییها مایل به پذیرفتن مانع‌ستند، باید به مصر برویم.»^۷

محمدرضا شاه ماجرای عزیمت از پاناما و سفر به مصر را بدین شرح بیان کرده است:

«پس از بازگشت از بیمارستان به کونتادورا، اخبار مربوط به بیماری و مشکلات حضور من در پاناما، به‌طور مشروح در سراسر جهان انتشار یافت. خوشبختانه، خانم سادات به شهبانو تلفن کرده بود و با اطلاع از حال و سلامتی من، نگران شده بود. وی از سوی همسرش پرزیدنت سادات از ما دعوت نمود برای استفاده از همه امکانات درمانی، همراه با پزشکانی که انتخاب می‌کنم، به مصر برویم. پرزیدنت سادات هوایم‌ای اختصاصی خود را بی‌درنگ به پاناما می‌فرستاد.

من تصمیم گرفتم پیشنهاد دوستانه و محبت‌آمیز سادات را بپذیرم، او از روزی که کشورم را ترک کردم، از من دعوت کرد، در مصر زندگی کنم. من همواره سادات را دوستی آزاده و مردی شرافتمند می‌دانستم. طی روزهای دشوار زندگی من و خانواده‌ام، این‌گونه احساسات محبت‌آمیز او نسبت به ما، به ثبوت رسیده بود. پرزیدنت سادات و همسرش، هنگام اقامت ما در پاناما، بارها به ما تلفن کردند و هر بار این پیام را تکرار نمودند «چرا به مصر نمی‌آید؟ در اینجا مقدمتان گرامی است.»

روز ۲۱ مارس، هامپلتون جردن، وارد پاناما شد. وی با تلفن خیر داد که به قصد دیدار من آمده است، ولی هرگز به کونتادورا نیامد. همان موقع با لوید کانلر، که پس از او همراه با آرتولد راف، همکار نزدیک وزیر امور خارجه آمریکا، به پاناما آمده بود، تماس گرفت. کانلر به من تلفن کرد و درخواست نمود برای تسلیم پیام رئیس‌جمهوری آمریکا به دیدارم بیاید. با اینکه شهبانو فرج به خانم سادات تلفن کرده بود و تمایل مرا مبنی بر عزیمت به مصر، به او اطلاع داده بود، با درخواست کانلر موافقت کردم.

کانلر، پس از آمدن به کونتادورا، اصرار داشت بدون حضور آرمانو نزد من بیاید. من با بی‌میلی قبول کردم. من، در مذاکرات لاکلند با کانلر، او را مردی متین و کاردان، دیپلماتی منطقی و متعهد شناخته بودم. در دیدار با من، موضع دولت ایالات متحده را به تفکیک و با صراحت بیان کرد و گفت: سفر من به مصر، وضع سادات را در جهان عرب، بخصوص در جریان کوشش برزی برفراری صلح خاورمیانه، به مخاطره خواهد انداخت. سپس اظهار داشت که می‌توانم برای انجام

عمل جراحی، از بیمارستان هوسن استفاده کنم، شرایط موافقتنامه لا کلتد نیز این موضوع را تصریح کرده است و افزود که مسافرت من، در حالی که مذاکرات پیچیده و دستاوری در جریان می باشد حل مسئله گروگانها را دچار مخاطره خواهد ساخت. به عقیده کانتر «بهترین راه حل این است که من همچنان در پاناما بمانم. عمل جراحی در بیمارستان گورگاس انجام گیرد...»

با اینکه تصمیم خود را گرفته بودم، موافقت کردم پیشنهاد او را مورد مطالعه قرار دهم. و صبح روز بعد، با او ملاقات کنم.

من پیشنهادات دولت آمریکا را جدی نلفی نمی کردم، در طول یک سال و نیم گذشته وعده های دولت آمریکا، ارزش و اعتبار چندانی نداشت. این وعاید به بهای از دست رفتن تاج و تخت من تمام شده بود و اعتماد بیشتر به آنها به بهای جانم تمام می شد. روز بعد که کانتر به اقامتگاهم آمد، اثاث و لوازم بسته بندی شده ما را دید و قصد ما را درباره ترک پاناما، درک کرد. او دیگر، برای تغییر دادن تصمیم من، اصرار نکرد و در عوض، با تلفن به کاخ سفید، درباره تهیه وسائل حمل و نقل ما مذاکره کرد [....]. پانامائی ها که از تصمیم من آگاه شده بودند، رفتارشان را عوض کردند و به باری ما شناختند. با توجه به وضع مزاحیم، زمان و شتاب در عزیمت ضرورت داشت؛ دوباره تب کرده بودم. گویچه های خونم به نحو خطرناکی پایین آمده بود. پلاکتهای خونی نیز از میزان ده درصد عادی، کمتر شده بود. پرواز بر فراز اقیانوس اطلس برای من خطرناک بود. اگر در آن ارتفاع یک جای بدنم زخمی می شد، ممکن بود، تا حد مرگ خونریزی داشته باشم...»^۸

در همین اوان کریستیان بورگه در پاناما، برای به جریان انداختن روند قانونی بازداشت و استرداد شاه، فعالیت می کرد. هامیلتون جردن نیز، با سفیر آمریکا و ژنرال توریکوس در صدد یافتن راهی برای جلوگیری از عزیمت شاه بودند. جردن معتقد بود که با رفتن شاه همه کوششهای او، در مذاکرات مربوط به آزادی گروگانها، خنثی خواهد شد. در مذاکرات ژنرال توریکوس و بورگه، که جردن نیز حضور داشت، توریکوس می گوید:

«گوش کنید؛ من می توانم او را نگاه دارم، حتی بازداشت کنم، ولی باید به این نکته هم توجه داشته باشید که از نظر افکار عمومی نمی توانم برخلاف میل شاه این کار را انجام دهم مگر آنکه نتایج سیاسی آن را توجیه نمیدم.»

توریخوس به بورگه، خاطرنشان می‌کند که فقط دوازده ساعت وقت دارد. اگر در این مدت ایرانیها اقدام جالب و چشمگیری در مورد گروگانها انجام دهند—یعنی آزاد شوند، و یا آنها را از اختیار دانشجویان خارج کرده و تحت نظر دولت قرار دهند— او می‌تواند شاه را بازداشت کند.

صبح روز ۲۲ مارس، لوید کاتلر، مشاور کاخ سفید از واشینگتن به کونتادورا بازگشت.

وی در راهرو محل اقامت شاه مشاهده کرد که اسباب و اثاثه منزل، بسته‌بندی و آماده شده است. در این موقع کاتلر متوجه شد که کوشش او در جهت تغییر دادن تصمیم شاه بیهوده است، در نتیجه پیشنهاد کرد به جای هواپیمای سادات، یک فروند هواپیمای دیگر اجاره کند، تا از لحاظ سوختگیری و فرود در بین راه مشکلی ایجاد نشود. شاه با این پیشنهاد موافقت کرد.

بعد از ظهر آن روز توریخوس به بورگه، رابط ایران و دولت پاناما تلفن کرده و به او می‌گوید: «شاه تصمیم قاطع دارد که از پاناما خارج شود. حتی هواپیمای اختصاصی پرزیدنت سادات، در نیویورک در انتظار دریافت اجازه فرود، در فرودگاه پاناما است ولی او تا این لحظه دستوری در این مورد صادر نکرده است.»
بورگه مهلت بیشتری درخواست می‌کند. توریخوس می‌گوید:

«من بیش از بیست و چهار ساعت دیگر نمی‌توانم او را متوقف کنم. اگر انتقال گروگانها، در این مدت انجام نگیرد، ناچار باید او را برای عزیمت آزاد بگذارم.»^۹
روز یکشنبه ۲۴ مارس ۱۹۸۰ (۴ فروردین ۱۳۵۹) شاه و همراهان پس از سه ماه و چند روز توقف در کونتادورا با یک هواپیمای دی.سی-۸ اورگرین که به مبلغ ۲۷۵,۰۰۰ دلار کرایه شده بود، پاناما را به مقصد مصر ترک کردند. در آن شب، کریستیان بورگه آخرین تلاش خود را برای جلوگیری از سفر شاه به عمل آورد. وی، پیامی به وسیله سفیر آمریکا در پاناما، برای هامیلتون جردن و لوید کاتلر، که همان موقع به واشینگتن مراجعت کرده بودند فرستاد و از جانب قطب‌زاده پیشنهاد کرد از ادامه پرواز شاه در آזור— که هواپیما برای سوختگیری فرود آمده بود— جلوگیری شود و او را به پاناما برگردانند. در صورتی که این کار انجام شود گروگانهای آمریکایی را از چنگ

دانشجویان خارج خواهد کرد و در اختیار دولت ایران خواهد گذاشت. جردن، به ابتکار خود دستور داد هواپیمای شاه را که برای بنزین گیری در پایگاه هوایی آمریکا، در جزیره آزرور فرود آمده بود متوقف کنند، سپس به هارولد براون، وزیر دفاع آمریکا تلفن کرد و درخواست نمود، به هواپیمای مزبور تا دستور ثانوی اجازه پرواز داده نشود، ولی به دستور رئیس جمهوری، که از شنیدن این خبر خشمگین شده بود؛ دستور مزبور، بی آنکه شاه از آن آگاه شده باشد، لغو گردید.^{۱۰}

شاه پیش از ترک پاناما، در نامه‌ای به خط خود، به عنوان ژنرال توریخوس از جانب خود و همسرش از میهمان‌نوازی، محبت و دوستی ژنرال توریخوس، طی اقامتشان در کشور پاناما امتنان و سپاسگزاری کرد.

پرزیدنت کارتر، عزیمت ناگهانی شاه را از پاناما، با نارضایتی تلقی کرده و آن را به زیان سادات دانسته است:

«شاه در تعطیلات ۲۴ مارس از پاناما، به مصر پرواز کرد. روزنامه‌های پاناما و آمریکا سفر او را در نتیجه اقدامات کیسینجر و راکفلر می‌دانند. به رغم اینکه چه کسی مسئول این امر بوده، من به دلیل عواقب سوء ناشی از آن، علیه سادات، قویاً مخالف عزیمت او به مصر بودم. این مسائل، برای شاه که به دروغ ادعا می‌کرد زندگی در پاناما، در معرض خطر قرار گرفته است، نگران کننده نبود.»^{۱۱}

در مصر

روز ۲۴ مارس ۱۹۸۰، هواپیمای شاه و همراهان، بدون آنکه از علت تأخیر دو ساعته هواپیما در آزرور آگاه شوند، به قاهره رسیدند:

«در فرودگاه، پرزیدنت سادات و خانم سادات که در هوای آفتابی در انتظارمان بودند خوش آمد گفتند. من از هواپیما پایین آمدم و به طرف پرزیدنت سادات و همسرش رفتم و به گرمی او را بغل کردم. سادات گفت:

خدا را شکر که سلامت هستید...»^{۱۲}

10. Sick; op.cit., p. 271.

برای اطلاع بیشتر درباره رویدادهای روز ۲۳ مارس در جریان سفر شاه از پاناما به قاهره رجوع کنید به:

Jordan, Crisis, pp. 195-227 and Salinger, pp. 187-216.

11. Answer to History, Ibid., p. 33.

12. Carter; Keeping Faith, op.cit., p. 501.

شاه از فرودگاه یکسره به بیمارستان نظامی قاهره منتقل شد. پس از معاینات مقدماتی همراه با خانواده و همراهان به کاخ قبه که برای اقامت آنها در نظر گرفته شده بود رفتند. چند روز بعد، دکتر دوبیکی، با تیم جراحی خود وارد شد. روز ۲۸ مارس عمل جراحی، در بیمارستان معادی، با برداشتن طحال شاه، که ده برابر از حال عادی بزرگتر شده بود، انجام گرفت. در جریان عمل مشاهده شد که سرطان، گذشته از طحال، کبد بیمار را نیز فرا گرفته است.^{۱۳}

چند روز بعد، دکتر دوبیکی تصریح کرد که عمل جراحی از نظر او به خوبی انجام گرفته و افزود که اجرای عمل، به خاطر کمک و همکاری مصریان، به مراتب سهلتر از پاناها، انجام گرفت. پرزیدنت سادات نیز طی مراسمی که از تلویزیون پخش شد، عالیترین نشان کشوری را به دکتر دوبیکی اعطا کرد. به دیگر همکاران او، نشان درجه دوم، اعطا نمود.

شاه دو روز پس از عمل جراحی از بیمارستان به کاخ قبه منتقل شد. وی ضمن رضایت از زندگی جدید خود در مصر، از گذشته‌ها یاد می‌کند و با اعتراف به اشتباهات دوران سلطنتش می‌گوید:

«پس از اینکه حالم بهتر شد، از بیمارستان به کاخ قبه، شش مایلی شمال قاهره، به خانواده‌ام ملحق شدم. این کاخ برای اقامت سران کشورهای که به مصر وارد می‌شدند، اختصاص یافته بود. ساختمان آن در وسط پارک وسیعی، پوشیده از درختان میوه و باغچه‌های متنوع قرار داشت. برای امنیت پارک، دور تا دور آن دیوار احداث شده بود. این خانه دوست‌داشتنی، اولین مکان آرام، دنج و مطمئن بود که پس از ترک ایران، در آن سکونت کرده بودیم. صفا و آرامش باشکوه آن، مایه تقویت بنیه‌ام، در دوران نفاخت بود. برخلاف دورانی که در مکزیکو بودم و باید دائماً در فکر و نگرانی به سر می‌بردم.

بدیهی است در این دوره نیز، در اندیشه رویدادهای گذشته و حال میهنم بودم، در آن دوران، به‌طور قطع اشتباهاتی مرتکب شده بودم، اما پاور نداشتم که آن خطاها، اساس و پایه سقوط مرا فراهم می‌سازد. آن اشتباهات با گذشت زمان اصلاح می‌شوند، زیرا کشورم، در آستانه تمدن بزرگ قرار داشت.

نیروهای که عبه من به‌پا خاسته بودند، به‌رغم اینکه انگیزه و هدف و برنامه واحدی نداشتند، ثابت کردند از من قوی‌ترند...»^{۱۴}

13. Dr. Altman, Times Book, 26 May, 1981.

14. Pahlavi, *ibid.*, p. 33-34.

خوشبینی شاه و همراهانش، هنگام اقامت در مصر، دیری نپایید؛ او بعد از این عمل جراحی هیچ وقت بهبودی نیافت، زیرا سرطان لنفاوی او، به سرعت قسمت‌های دیگر بدنش را فرا گرفت. روز ۲۷ ژوئن به‌طور اورژانس در بیمارستان معادی بستری شد. وی از درد شکم و حالت تهوع شکایت داشت و تب می‌کرد. یار دیگر، مانند پاناما، گفتگوی سرچگونگی معالجات گذشته و اقداماتی که در آینده باید انجام شود، بین پزشکان مصری، آمریکایی و فرانسوی شروع شد؛ روزنامه‌ها نیز به بحث و تفسیر درباره بیماری شاه پرداختند. طی سه روز، سه عمل جراحی روی شاه انجام گرفت، که یکی از سه عمل، خارج کردن چرک و آبی بود که در شکم او جمع شده بود. برای خود بیمار دیگر مسلم بود که این بار زنده از بیمارستان بیرون نخواهد آمد.

شاه در هفته‌های آخر زندگی، بیشتر اوقات را به تنهایی می‌گذراند. فرج و خواهرش اشرف، به‌طور مرتب از او دیدن می‌کردند. ولی فرزندانش را نمی‌دید، دو تن از آنها را به اسکندریه فرستاده بودند، تا از غم و ناراحتی آنها بکاهند. تنها دو نفر، به‌طور دائم مراقب او بودند: یکی مارک مورس، معاون روبرت آرمانو و دیگری اردشیر زاهدی.

مارک مورس، در نگارش کتاب «پاسخ به تاریخ» به زبان انگلیسی به شاه کمک می‌کرد. آن دو برای تدوین مصاحبه‌های گذشته شاه، که ساعاتی متمادی صرف ماشین کردن آن شده بود، ۱۵ در ماه‌های گذشته کار کرده بودند. شاه، به تدریج نیروی خود را از دست می‌داد و صدایش ضعیف‌تر می‌شد، تا جایی که مورس برای شنیدن گفته‌هایش به طرف او خم می‌شد. گفتنی است که شاه در آستانه مرگ هم، هوش و ادراکش را از دست نداده بود، مثلاً می‌گفت: «آن مطلب را کنار بگذار، این یکی را حذف کن» این تغییرات، هنگامی انجام می‌گرفت که مورس مطالب مربوط به شخصیت‌هایی را که قبلاً در کتاب از آنها نام برده شده بود، قرائت می‌کرد. زیرا شاه نسبت به شیوه کار این‌گونه افراد، ناراحت و خشمگین شده بود.

اردشیر زاهدی نیز بیشتر اوقات، بر بالین شاه بود. او، پس از ترک ایران زاهدی را به سختی سرزنش می‌کرد، زیرا بخشی از نافرجامی‌های گذشته را ناشی از توصیه‌ها و اعمال او می‌دانست. بیش از یک سال، زاهدی بیهوده تلاش کرده بود توجه شاه را نسبت به خویش جلب کند. شاه، طی اقامت در پاناما و سپس در مکزیک او را طرد کرده بود و

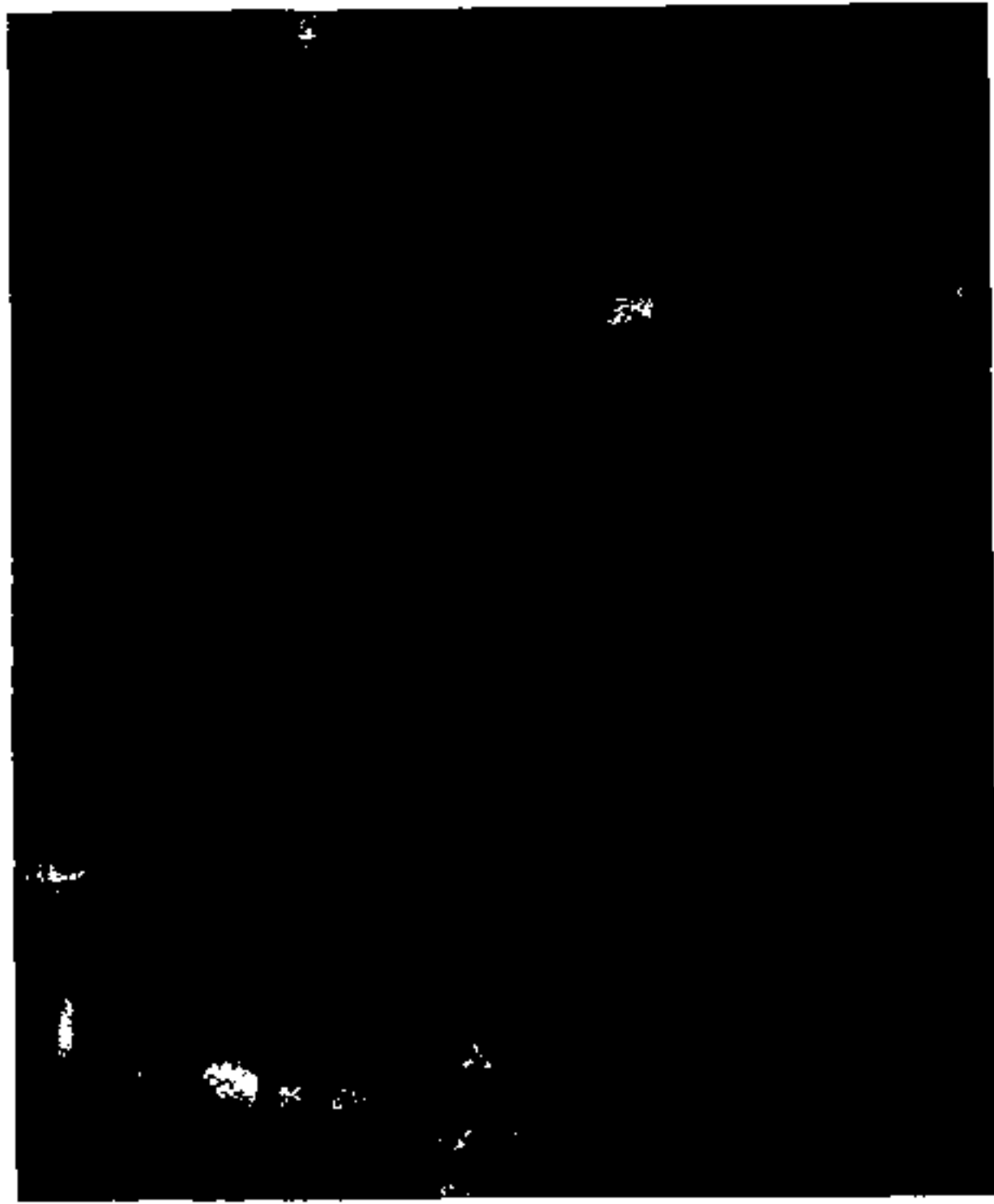
می‌گفت: «این مرد دیوانه است» با این حال، زاهدی پس از اطلاع از بحرانی شدن حال شاه، خود را به مصر رسانید. در این موقع، شاه که می‌دانست تنها چند هفته دیگر زندگی‌اش پایان خواهد یافت، او را پذیرفت.

سه هفته پس از آخرین عمل جراحی، مارک مورس به روبرت آرماتو که در نیویورک بود تلفن کرد و به او خبر داد که با وجود نظر پزشکان فرانسوی مبنی بر بهتر شدن حال شاه، روز به روز ضعیف‌تر می‌شود. وی از آرماتو درخواست کرد که یک تیم پزشکی جدید آمریکایی به مصر بفرستد. آرماتو در پاسخ می‌گوید: «دیگر دیر شده است» او نیز، خود را برای مسافرت به مصر آماده کرده بود تا در روزهای آخر زندگی شاه در کنار وی باشد.

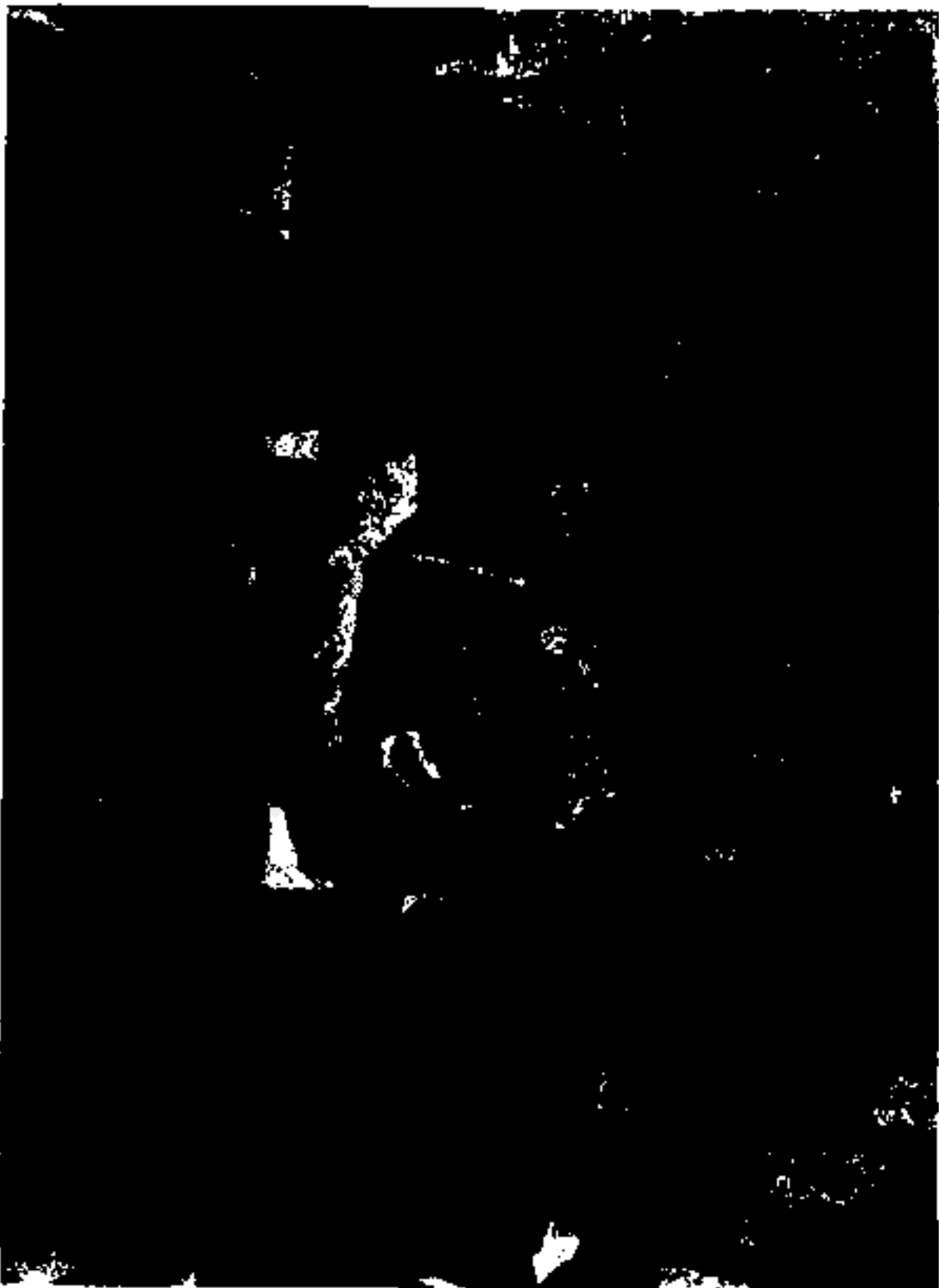
در ۲۶ ژوئیه ۱۹۸۰ (۴ مرداد ۱۳۵۹) ناگهان حال شاه به هم خورد و درجه حرارت بدنش به علت ظاهر شدن یک عفونت دیگر، بالا رفت. در ساعت ده شب به حال انهما افتاد. افراد خانواده و معدود کسانی که نسبت به او وفادار مانده بودند، با شتاب خود را به بالین وی رسانیدند: فرح، اشرف، رضا، فرحناز، سرهنگ کیومرث جهان‌بینی و بالاخره مستخدم وفادار ۲۵ ساله‌اش امیر پورشجاع، که با وجود ناراحتی قلبی، بیش از دیگران بی‌تابی می‌کرد، این عده، شب را بیدار ماندند، وضع تنفس شاه به تدریج دشوارتر می‌شد. با فرا رسیدن صبح، معلوم بود که مرگ شاه نزدیک است. همگی بر بالین محضره، در اطراف تخت او، و یا دورتر، ایستاده بودند. هفت تن از اعضای تیم پزشکی نیز حضور داشتند.

سرانجام در ساعت ۹/۵۶ صبح تنفس شاه قطع شد. چند لحظه‌ای سکوت حکمفرما بود. در میان فریاد و فغان پورشجاع، فرح حلقه ازدواج را از انگشت همسرش بیرون آورد و قرآن کوچکی را که زیر بالش همسرش بود، برداشت، چشمانش را بست، آنگاه او و سپس رضا، گونه‌اش را بوسیدند.^{۱۶}

تشییع جنازه، به‌طور رسمی انجام گرفت. چند تن از شخصیت‌های سیاسی در آن مراسم شرکت داشتند، که مشخصترین آنها، ریچارد نیکسون بود. کنستانتین پادشاه مخلوع یونان نیز حضور داشت. دولت‌های فرانسه، آلمان غربی و آمریکا سفیران خود را فرستاده بودند. از کشورهای عربی، تنها مراکش نماینده فرستاده بود.



بازگشت محمدرضا شاه از پاناما به مصر - انورسادات و جهان هسرسادات از شاه و همسرش در فرودگاه
قاهره استقبال کردند.



بیگمونا در مراسم تشییع جنازه شاه — لاهور

کاردار سفارت انگلیس در مصر، همچنین سفیر اسرائیل در تشییع جنازه شرکت کردند. تابوت که با پرچم ایران پوشیده شده بود، بر روی ارابه توپی با اسب حمل می‌شد، فرح، خانم سادات، رضا، فرحناز و دیگران، جنازه را تا مسجد الرفاعی، محل دفن، همان محلی که جنازه رضاشاه نیز در زمان جنگ دوم جهانی، در آن به امانت گذاشته شده بود، تشییع کردند.

مرگ شاه، پس از ۶۸ ماه در بدری، به ماجرای مذاکرات و مباحثات محرمانه پیرامون بازگرداندن وی به ایران، پایان داد ولی تأثیری در سرنوشت گروگانهای آمریکایی نداشت، حدود شش ماه پس از مذاکرات طولانی و توافقهایی پیچیده مالی بین ایران و آمریکا، به میانجی‌گری دولت الجزایر، در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ (۳۰ دی ماه ۱۳۵۹) چند دقیقه پس از انجام مراسم سوگند رونالد ریگان، رئیس‌جمهوری جدید آمریکا، گروگانها آزاد شدند. مدت اسارت آنها ۴۴۴ روز بود.

گفتار پایانی

انقلاب ایران، در نوع خود، و نیز در مقایسه با دیگر انقلابهای جهان، از لحاظ تکوین، حرکت، روند و نتیجه آن دارای ویژگیهای کم نظیری بود. وجه مشترک پیدایش همه انقلابها، کم و بیش یکسان است. همگی ریشه طبقاتی و اجتماعی دارند، هنگامی که ظلم و فساد و بی کفایتی نظام حاکم تحمل ناپذیر شد، توده ها به حرکت درمی آیند، طغیان می کنند، نمایندگان سنتی خود را کنار می زنند و موانعی را که بر سر راهشان قرار دارد، درهم می کوبند تا رژیم حاکم را براندازند و به جای آن نظام جدیدی که امیال و خواسته های آنها را تأمین کند، برپا سازند.

کمتر انقلابی است که صرفاً ملی یا میهنی باشد. صرف وجود محرومیت های اقتصادی در جامعه، برای برانگیختن شورش و انقلاب، بسنده نیست. هیچ انقلابی موفق نمی شود مگر آنکه بر نیروهای مسلح تسلط پیدا کند، یا توان روحی و کارایی آن نیروها را تضعیف نماید و یا اینکه، آن نیروها، به انقلابیون پیوندند. عواملی که انقلاب را شتاب می بخشد، بیزاری از اشرافیت، ناسازگاری های اجتماعی و اقتصادی و شدت محرومیت های تحمل ناپذیر، میان آنچه مردم می خواهند و آنچه به دست می آورند، می باشد.

انقلاب، بالفعل یک رویداد غیر مترقبه است. در یک انقلاب اصیل، همه قشرهای جامعه شرکت دارند، هدفهای انقلاب، در برگیرنده خواسته های اکثریت جامعه است؛ در آغاز، توده ها با یک برنامه مدون و از پیش تهیه شده، برای ساختار نظام و جامعه جدید، به عرصه انقلاب نمی روند. انگیزه توده ها، در آغاز، براندازی نظامی است که دیگر قادر به تحمل آن نیستند. رهبران و پیشتازان انقلاب، برنامه بازسازی جامعه را، در نظام آینده تهیه می کنند و پس از تأیید مردم آن را به اجرا می گذارند.

ملت ایران طی یک قرن گذشته، دو انقلاب، یک جنبش و دو کودتا را تجربه کرده است؛ انقلاب مشروطیت سال ۱۲۸۵ (۱۹۰۶ میلادی)، جنبش ملی شدن صنعت نفت ۳۲-۱۳۲۹ (۱۹۵۰-۵۳ میلادی) و انقلاب سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۸-۷۹)؛ کودتاها،

یکی ۳ اسفند ۱۲۹۹ به رهبری سید ضیاء‌الدین طباطبائی و رضاخان میرپنج، دیگری، کودتای انگلیسی - آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

در انقلاب مشروطیت، اولین قانون اساسی، با الهام از ایدئولوژی ناسیونالیسم، لیبرالیسم و سوسیالیسم غرب تهیه و تصویب شد. روشنفکران ابدوار بودند نظام کشور و ساختار جامعه را همانند جوامع اروپایی کنند، اما عمر این مشروطه کوتاه بود و پس از چهارده سال، با کودتای اسفند ۱۲۹۹ از میان رفت.

جنبش ملی سال ۱۳۲۹، یک جنبش ناسیونالیستی و ضد استعماری اصیل بود. هدف عمده آن طرد استعمار کهن بریتانیای کبیر، احیای دموکراسی، از طریق اجرای کامل قانون اساسی سال ۱۲۸۵ و تأمین همه آزادیهای فردی و اجتماعی بود. هرچند جنبش، با ملی شدن صنعت نفت در سراسر ایران و خلع ید از شرکت نفت انگلیسی و اخراج انگلیسیها از ایران، به پیروزیهای بزرگی دست یافت، ولی با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شکست خورد.

انقلاب سال ۱۳۵۷ با قیام قشرهای وسیع مردم ایران شروع شد و به رهبری آیت‌الله روح‌الله خمینی به پیروزی رسید. در همه‌پرسی فروردین ۱۳۵۸ رژیم جمهوری اسلامی، جایگزین نظام سلطنتی گردید. قانون اساسی جدید در مجلس «خبرگان» که بیش از ۹۰ درصد اعضای آن را روحانیون و فقها تشکیل می‌دادند، به تصویب رسید. سپس در همه‌پرسی روزهای ۱۱ و ۱۲ آذرماه همان سال، قانون اساسی و نیز مقام مرجعیت و رهبری آیت‌الله خمینی، با اکثریت قاطع مردم تصویب و پذیرفته شد.

شخصیت امام خمینی

مطالعه و تحلیل علل پیروزی سریع انقلاب سال ۱۳۵۷ بدون بررسی شخصیت آیت‌الله خمینی دشوار و حتی ناممکن است. امام خمینی در پیروزی انقلاب اسلامی، همان نقشی را ایفا کرد که لنین در انقلاب کبیر روسیه، مانوتسه تونگ در انقلاب چین و فیدل کاسترو، در انقلاب کوبا. با این تفاوت که لنین حزب کمونیست را پشت سر خود داشت و پس از پیروزی انقلاب فوریه ۱۹۱۷ وارد لنینگراد شد. مانو رهبر حزب کمونیست چین بود و به نیروهای مسلح و مجبزی که ماهها با ارتش چیانگ‌کایچک در بخشهایی از خاک چین جنگیده بودند، فرماندهی داشت؛ فیدل کاسترو نیز، با هزاران چریک و هواخواه، تجربه سه سال (۱۹۵۶ - ۵۹) مبارزه مسلحانه دشواری را با رژیم باتیستا پشت

سر گذاشته بود. در صورتی که امام خمینی هیچ نوع سازمان سیاسی و نیروی نظامی در اختیار نداشت، ستاد رهبری او در خارج از ایران بود، از «مسجد» به عنوان سنگر مقاومت و مبارزه استفاده کرد و در اوج انقلاب، وارد ایران شد.

چه عواملی موجبات موفقیت امام خمینی را در جذب و بسیج توده‌ها، تا بدان حد تأمین کرد که با صدور یک پیام، از چند هزار کیلومتری ایران، توده‌های مردم، به خیابانها می‌ریختند و سینه خود را در برابر آتش مسلسل‌ها قرار می‌دادند؟ با اتکاء به چه نیرویی، رهبران کشورهای غربی و شرقی را، به اتهام مداخله در امور ایران و پشتیبانی از محمدرضا شاه به باد انتقاد و حمله می‌گرفت؟ جیمی کارتر، رئیس‌جمهوری آمریکا را می‌کوبید و به گفته خود، به او «سبلی» می‌زد! در مذاکرات با نمایندگان سران دولتهای ایالات متحده و فرانسه، در نوفل لوشاتو، درباره آینده ایران و سرنوشت شاه، یک قدم از موضع همیشگی خود، عقب نشست و حرف همیشگی خود را که «شاه باید برود!» تکرار می‌کرد؟

برجسته‌ترین خصیصه امام خمینی، صراحت بیان، بی‌پروایی و شجاعت فوق‌العاده و کم‌نظیرش بود، تا بدان حد، که در میان روحانیون و سیاستگران دو قرن اخیر ایران، هیچ کس به پای او نرسید. در دورانی که محمدرضا شاه، همه مخالفان، اعم از ملیون، چپ‌گرایان، توده‌ایها، مالکان بزرگ و نخبگان سنتی را سرکوب کرده و یا از صحنه خارج نموده بود، امام خمینی، یکه و تنها، علیه او قد علم کرد. وی در سخنرانی خرداد ۱۳۴۲ (عاشورا ۱۳۸۳) محمدرضا شاه را با چنان شدت و حدت بی‌باد سرزنش و حمله گرفت، که تا آن روز سابقه نداشت. در آن سخنرانی تاریخی امام خمینی شاه را «بدبخت!»، «بیچاره!»، «نوکراسرائیل!» و «فرمانبر آمریکاکا!» خواند.

زیرکی، هشجاری، موقع‌شناسی، از خصایص برجسته دیگر ایشان بود. در دورانی که مال‌اندوزی، تجمل‌گرایی، فساد و نادرستی، در میان طبقه بالای جامعه، حتی میان برخی از روحانیون، رواج یافته بود، آیت‌الله خمینی، همان زندگی بسیار ساده و بدون تکلف گذشته را حفظ کرد. در شناسایی جامعه ایران، تبحر خاصی داشت و زمان شروع مبارزه و حمله را به خوبی تشخیص داد. در دوران چهارده ساله تبعید، با ایراد سخنرانیها، ارسال پیامهای کتبی و شفاهی به وسیله کانست، مردم ایران و جهان را از نقاط ضعف شاه و فساد و بیدادگری رژیم او، آگاه ساخت؛ همکاری دولت ایران با اسرائیل غاصب، وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی ایران به غرب، بالاخص به

آمریکا، غارت بیت المال، خرید روزافزون جنگ افزار، نابودی کشاورزی، بالا رفتن قیمت‌ها، کمبود مسکن، تباهی فرهنگ، ثروتمندتر شدن اغنیا و فقیرتر شدن مستضعفان، نقض قوانین حقوق بشر، پایمال کردن قانون اساسی، سانسور مطبوعات، محو آزادیهای مردم، سرکوب مخالفان، اوجگیری فساد در همه شئون کشور و... از مواردی بود که در بیانات و پیامهای امام خمینی بدان استناد می‌شد و شاه را عامل همه نابسامانیها، می‌دانست و لزوم اتحاد همه قشرهای جامعه را برای ادامه مبارزه تأکید می‌کرد.

گفته‌های امام خمینی، انعکاس خواسته‌ها و نظریات همه احزاب، گروههای سیاسی، با افکار و عقاید گوناگون، از جمله جبهه ملی، نهضت آزادی، گروههای مارکسیستی، حزب توده و گروههای چریکی بود. تأمین عدالت اجتماعی، آزادیهای فردی و اجتماعی، آزادی مطبوعات، حکومت مردم بر مردم از طریق انجام انتخابات آزاد... خواسته‌هایی بود که نیروهای اپوزیسیون، پس از سقوط دولت مصدق در سال ۱۳۳۲، سالها برای تحقق آن، مبارزه کرده و به نتیجه نرسیده بودند.

نیروهایی که آتش انقلاب را روشن کردند

در سالهای آخر دهه ۱۳۴۰، همه گروههای سیاسی مخالف رژیم، سرکوب شده بودند. تنها کانون مقاومتی که در فضای خفقان ایران آن زمان باقی مانده بود، حملات کوبنده آیت الله خمینی در نجف به شاه و رژیم او، سخنرانیهای دکتر علی شریعتی در حسینیه ارشاد و صفیر گلوله چریکها، در مبارزه مسلحانه‌شان بود. هر یک از این سه کانون، در برگیرنده خواسته و تمایلات بخشی از قشرهای جامعه بود.

شریعتی، به عنوان یک اندیشمند برجسته سیاسی - مذهبی، اسلام‌شناس مترقی و معلم رادیکالیسم اسلامی، در سخنرانیها و نوشته‌های خود، تعریف تازه‌ای از اسلام شیعه و «شهادت» عنوان کرد و هزاران پسر و دختر جوان دانشجویان را با فلسفه سیاسی‌اش، که ترکیبی از سنتهای اسلامی، با افکار انقلابی بود، آشنا ساخت. چریکها، با مبارزه مسلحانه خود، فضای سیاسی تازه‌ای ایجاد کردند و با فداکاری و جانفشانی خود، ارزشها و مفاهیم نوینی را مطرح ساختند. آیت الله خمینی، با مهارت و درایت خاص، عملیات این سه پایگاه را هماهنگ ساخت و در مبارزه علیه رژیم شاه، از آن بهره برد.

طبقه متوسط جامعه، بازرگانان سطح پایین، کسبه، و بازاریان، آیت الله را دشمن آشتی‌ناپذیر رژیم استبدادی، حامی مالکیت خصوصی و ارزشهای اسلامی و سنتی

می‌دانستند. روشنفکران، تحصیل‌کردگان، و دانشجویان، او را رهبری روحانی می‌شناختند که قصد دارد مملکت را از وابستگی به انحصارات غرب، و نیز ظلم و ستم و فساد برهاند و عدالت و آزادی را به کشور بازگرداند. کارکنان دولت و کارگران کارخانه‌ها، آیت‌الله خمینی را روحانی می‌دانستند که از میان ملت برخاسته و قصد دارد با پیروی از تعالیم اسلام، قدرت را از اغنیا و زورمندان گرفته و به ملت بازگرداند و عدالت اجتماعی را در سراسر ایران برقرار کند. از دیدگاه کشاورزان، آیت‌الله شخصیت روحانی مبارز و سختکوشی است، که پیوسته از منافع قشر زحمتکش دفاع می‌کند و برای آنها، زمین، آب، مدرسه، جاده و مراکز بهداشت فراهم می‌سازد. بدین‌سان قشرهای وسیعی از مردم ایران، آیت‌الله خمینی را، منادی حق و عدالت، مدافع محرومان و الهامبخش امیدها و آرزوهای خود و احیاکننده آزادی و برابری می‌دانستند.

ستون فقرات جنبشی که رهبری آن را، امام خمینی به عهده داشت، روحانیون جوان در نهادهای مذهبی، بازاریان و بخشی از قشرهای محروم و متوسط جامعه بودند. اینان در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ وفاداری بی‌چون و چرای خود را نسبت به رهبر مذهبی خود، به اثبات رسانیده بودند. به نظر آنها، خمینی تجسمی از جرئت، جسارت و مقاومت امام علی (ع) در مبارزه علیه معاویه بود. پس از کشتار ۱۵ خرداد، مخالفان میانه‌رو مذهبی رژیم، و شماری از علما که موافق مداخله روحانیون در امور سیاسی نبودند، به تدریج به سوی او، روی آوردند. بازاریان نیز با دادن کمکهای مالی به یاریش شتافتند و با توسعه شبکه‌های مخفی، و از طریق مساجد، پیامها و دستورهایش را دریافت و اجرا می‌کردند.

هرچند بازار و بخشی از روحانیون و نهادهای مذهبی در قم، مشهد، اصفهان و شیراز، به عنوان یک سازمان مخالف رژیم، سالها فعالیت داشتند، اما، طبقه روشنفکر و دانشگاهی، در سالهای اول دهه پنجاه، مبارزه را از سر گرفتند. نخست نویسندگان، هنرمندان، حقوقدانان، قضات، با انتشار نامه‌های سرگشاده و اعلامیه‌هایی، در اعتراض به نبودن آزادی و دموکراسی، خواستار فضای باز سیاسی و اجرای قانون اساسی شدند و جمعیت طرفدار حقوق بشر را سازمان دادند. دانشجویان را به تظاهرات دانشگاهی واداشتند و بدین‌سان فریاد اعتراض خود را نسبت به مظالم و ستمگریهای رژیم شاه، بلند و بلندتر کردند.

انتشار نامه اهانت‌آمیز نسبت به آیت‌الله خمینی در زمستان ۱۳۵۶ در روزنامه اطلاعات، اعتراض شدید مردم و مقتول و مجروح شدن گروهی در شهرستان قم به وسیله

نیروهای انتظامی، سپس گسترش دامنه اعتراضها، در شهرهای دیگر و برخورد مسلحانه نیروهای امنیتی با مردم، جنبش مخالفت مردمی را وسعت و تداوم بخشید. کارمندان دولت، کارکنان بانکها، گمرکات، سپس کارگران کارخانه‌ها و صنعت نفت، با اعتراض و اعتصاب خود، اقتصاد کشور را فلج کردند. آنگاه، دانشجویان، دانش‌آموزان، و نیز مردان و زنان از قشرهای مختلف جامعه با برپایی تظاهرات در شهرها و برخوردهای خیابانی با نظامیان، آتش انقلاب را برافروختند و طی مدت کوتاهی به چنان پیروزیهایی رسیدند که همه را شگفت زده کرد.

اگر طبقات متوسط مذهبی، بازاری و تحصیل کرده، دیوار استوار انقلاب بودند، طبقه کارگر و دهها هزار تن کشاورزان بدون زمین و بیکار، که در حومه شهرها، با محرومیت زندگی می‌کردند، نقش نیروی «ضربت» را به عهده داشتند. اینان، همراه با جوانان و نوجوانان ساکنان محلات فقیرنشین جنوب تهران، اکثریت تظاهرکنندگان خیابانی را تشکیل می‌دادند. بسیاری از کسانی که در زد و خورد با نظامیان، شهید یا زخمی شدند، همین جوانها بودند.

در آغاز بحران، خواسته و هدف تظاهرکنندگان براندازی رژیم سلطنت و استقرار نظام جمهوری اسلامی نبود، معترضین خواستار مهار کردن قدرت مطلقه شاه و اجرای قانون اساسی سال ۱۲۸۸ بودند. در آن دوران تظاهرکنندگان علیه شخص محمدرضا شاه شعار نمی‌دادند، حتی شرکت کنندگان در راهپیمایی بزرگ بعد از نماز عید فطر (۱۳ شهریور ۱۳۵۷) در قیطره، در شعارهای خود، به شاه حمله نکردند.

حادثه روز ۱۷ شهریور میدان ژاله و کشتار صدها تن تظاهرکنندگانی که بی‌خبر، یا با خبر از اعلام حکومت نظامی در آن محل و خیابانهای اطراف، در اعتراض به منع تظاهرات از سوی دولت، اجتماع کرده بودند، خشم مردم را علیه شاه، که او را مسئول و آمر قتل‌عام آن روز می‌دانستند، برانگیخت. از آن پس، در تظاهرات و راهپیماییهای خیابانی، شعارهای ضد شاه، به عنوان شعار اصلی به کار گرفته شد.

فلسفه سیاسی امام خمینی

افکار و اندیشه سیاسی امام خمینی، برخلاف ادعای برخی از محافل اپوزیسیون و نیز، بسیاری از روشنفکران داخل و خارج از کشور، ناشناخته و مجهول نبود. سالها پیش از انقلاب، آیت‌الله خمینی در دوران اقامت در عراق و تدریس در نجف، پیرامون فلسفه

سیاسی و حکومت اسلامی و ولایت فقیه، بحث و سخنرانی کرده بود. شعار «حکومت اسلامی»، در تظاهرات و راهپیماییها و اجتماعات، عنوان شده بود. دکتر کریم منجایی، رهبر جبهه ملی نیز، در دیدار ۱۴ آبان ماه ۱۳۵۷ با امام خمینی در پاریس، بیانیه سه ماده‌ای معروف را تهیه و امضا کرده بود.^۱

آیت الله خمینی، در جلسه درس مورخ چهارشنبه ۱۳ ذی‌قعدة ۱۳۸۹ (۱ بهمن ۱۳۴۸) در نجف، پیرامون چگونگی تدوین قانون اساسی سال ۱۲۸۸ چنین گفته است:

«... گاهی گفته می‌شود که احکام اسلام نافص است. مثلاً احکام قضا در اسلام آن‌طور که باید و شاید نیست. انگلیس به دست عمان خود اساس مشروطه را به بازی گرفت و ما را هم — طبق شواهد و اسنادی که در دست است — بازی داد. وقتی می‌خواستند قانون بنویسند کتابی که مال پلژیکی‌ها بود از سفارت بلژیک قرض کردند [...] و قانون مشروطه را از روی آن نوشتند و برای تعمیه ملت بعضی احکام اسلام را ضمیمه کردند، لکن اساس قوانین را از آنها اخذ کردند و به خورد ما دادند...»

آیت الله خمینی در تشریح کیفیت حکومت اسلامی و چگونگی اجرای قوانین اسلام می‌گوید:

«... اینها (استعمارگران) به نظر ما آوردند که اسلام حکومتی ندارد، تشکیلات حکومتی ندارد. بر فرض اینکه احکامی داشته باشد مجری ندارد و خلاصه اسلام قانونگذار است. این مطلب را عرض کنم؛ ما که می‌گوییم پیغمبر اکرم (ص) باید خلیفه تعیین کند آیا برای بیان احکام است؟ بیان احکام خلیفه نمی‌خواهد، خود آن حضرت بیان احکام می‌کرد، همه احکام را می‌نوشتند و در دست مردم می‌دادند تا عمل کنند. اینکه لازم است خلیفه تعیین کند، برای حکومت است. ما خلیفه می‌خواهیم تا اجرای قوانین کند. قانون مجری لازم دارد. در همه ممالک عالم

۱. متن مواد ۲ و ۳ بیانیه‌ای که کریم منجایی امضا کرد و جبهه ملی آن را منتشر ساخت، بدین شرح بود:

بند (۲) — جنبش ملی اسلامی ایران نمی‌تواند با وجود بقاء نظام سلطنتی غیرقانونی، یا هیچ ترکیب حکومتی موافقت بنماید.

بند (۳) — نظام حکومت ملی ایران باید بر اساس موازین اسلام و دموکراسی و استقلال، به وسیله مراجعه به آراء عمومی تعیین گردد.

این طور است [....] قانون تنها سعادت بشر را تأمین نمی‌کند، پس از تشریح قانون باید قوه مجریه باشد. در یک تشریح، یا در یک حکومت اگر قوه مجریه نباشد نقص وارد است.

اسلام همان طور که جعل قوانین کرده، قوه مجریه هم قرار داده است، ولی امر قوه مجریه قوانین است. اگر پیغمبر اکرم خلیفه تعیین نکند (مابلغ رساله) رسالت خود را به پایان نرسانیده است. نصف امر را زمین گذاشته است....

زمان رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم این طور نبود که فقط قانون بگذارند. دست می‌بریدند، «حد می‌زدند» رجم می‌کردند [....] و خلیفه هم برای این امور است. خلیفه جاعل احکام نیست، خلیفه برای آن است که احکام اسلامی را که رسول اکرم (ص) آورده است و خدای تبارک و تعالی فرستاده است اجرا کند...»

آیت الله خمینی پیرامون معرفی اسلام و لزوم تشکیل حکومت اسلامی تأکید دارد و می‌گوید:

«درست توجه کنید؛ همان طور که آنان بر ضد شما اسلام را پد معرفی کردند، شما هم اسلام را آن طور که هست معرفی کنید. فوایدش را بنویسید و منتشر کنید، خودتان را درست کنید. شما باید حکومت اسلامی تأسیس کنید. خیال نکنید ما نمی‌توانیم. آنها (استعمارگران) از سیصد چهارصد سال پیش زمینه را تهیه کردند. از صفر شروع کردند تا به اینجا رسیدند. شما هم از صفر شروع کنید.»

آیت الله خمینی تفکیک دین از سیاست را نفعه استعمارگران می‌داند و در توجیه رد این نظریه چنین اظهار می‌کند:

«اسلام را به مردم معرفی کنید تا بچه‌های ما گمان نکنند که این آخوندها در گوشه نجف یا قم دارند احکام حیض و نفاس می‌خوانند. به سیاست چکار دارند؟ دین از سیاست باید جدا باشد! بی‌دینها این را می‌گویند. آنها (استعمارگران) گفتند که باید دین از سیاست جدا باشد! زمان پیغمبر اکرم (ص) سیاست از دین جدا بود؟ زمان خلفای حق یا غیر حق، زمان خلافت حضرت امیر، سیاست از دینت جدا بود؟ این حرفها را آنها درست کردند تا دین را از تصرف امور دنیا کنار بزنند. آنها دنیا را می‌خواهند. اگر ما مسلمین جز نماز خواندن، دعا خواندن و ذکر گفتن کاری نداشته باشیم، آنها هیچ کاری به ما ندارند [....] آن مردک (نظامی انگلیسی در اشغال عراق) گفت: اینکه در بالای مأذنه اذان می‌گوید، برای سیاست انگلیس ضرر

دارد؟ گفتند نه. گفت هر چه می‌خواهد بگوید! [...] شما هر چه می‌خواهید نماز بخوانید، آنها نعت شما را می‌خوانند. به نماز شما چکار دارند؟ آنها می‌خواهند ما آدم نباشیم، از آدم می‌ترسند [...] هر وقت آدمی بپیدا شد، یا کشتند، یا از بینش بردند، یا لکه‌دانش کردند که سیاسی است! این آخوند سیاسی است...

پنجمبر (ص) هم سیاسی بود. این تبلیغ سوئی است که آنها کردند تا شما را از سیاست کنار بگذارند. از دخالت در امور دولتی کنار بگذارند و خودشان هر کاری می‌خواهند انجام دهند، هر غلطی می‌خواهند بکنند...»^۲

آیت‌الله خمینی در سخنرانیهای خود، اهمیت تبلیغات را در بیدار ساختن مردم و شناساندن حکومت اسلامی تأکید می‌کند و خطاب به طلاب و روحانیون می‌گوید:

«آن مطلبی که در اول بحث (حکومت اسلامی) عرض کردم که شما موظفید برای تشکیل حکومت اسلامی جدیت کنید، راه آن در اولین قدم تبلیغات است. از راه تبلیغات پیش بیایید. در همه عالم همیشه همبستور بوده است که دو نفر، چهار نفر، کمتر یا بیشتر یا هم می‌نشستند فرار می‌گذاشتند و دنبال آن تبلیغات می‌کردند. کم کم، بر نفرات افزوده می‌شد و در نتیجه در یک حکومت بزرگ رخنه کرده و آن را ساقط می‌کردند. محمدعلی میرزا را از بین مردم می‌بردند و حکومت مشروطه تشکیل می‌دادند. همیشه از اول فشون و قدرتی در کار نبوده است و فقط از راه تبلیغات پیش می‌رفته‌اند، قلدری‌ها و زورگویی‌ها را محکوم می‌کردند. مدت را آگاه می‌ساختند و به مردم می‌فهماندند که این قلدری‌ها غلط است. کم کم، دامنه تبلیغات توسعه می‌یافت و همه طبقات جامعه را فرا می‌گرفت. مردم بیدار می‌شدند و به نتیجه می‌رسیدند. شما الآن نه کشوری دارید و نه لشکری، و نه کاری از شما می‌آید. لیکن تبلیغات دست شماست و در اطراف شما دور می‌زند. مسائل عبادی را البته یاد بدهید، لیکن مهم، مسائل اسلامی است؛ مسائل اقتصادی و حقوقی اسلام است، اینها را دیگران محور کار خود قرار داده‌اند، ما هم باید این مسائل را محور قرار دهیم. ما موظفیم از هم اکنون برای شالوده‌ریزی یک دولت حقه اسلامی کوشش کنیم، همفکر پیدا کنیم، تبلیغ کنیم تا آنجا که موج پیدا کند و موجها پدید آید و کم کم، اُمّتی آگاه و وظیفه‌شناس به وجود آید تا اینکه یک نفر آدم پیدا شود قیام کند و حکومت اسلامی تشکیل دهد.»^۳

۲- درسهایی از مرجع معظم جامعه شیعه، پرامون مسئله ولایت فقیه، ۱۳ دی‌پنده ۱۳۸۹ (۱ بهمن ۱۳۴۸)،

آیت الله در تشریح حکومت اسلامی به عنوان حکومت قانون می‌گوید:

«... اسلام در هر مرتبه‌ای از مراتب، حکومتی است که تبعیت از قانون دارد و قانون حاکم بر جامعه است آنجا هم که اختیاراتی به رسول اکرم (ص) و ولایت داده شده از طرف خداوند است. هر جا حضرت رسول مطلبی را بیان یا حکمی را تعیین فرموده‌اند به پیروی از قانون الهی بوده است. پس اسلام عیناً از یک سلسله قوانینی است که تمام بشر موظفند به آن عمل کنند و حکومت اسلام نه مشروطه، نه استبداد و نه جمهوری است و نه کسی می‌تواند در آن دخالتی کند. برای رئیس و مرنوس حکم الهی متبع است و لزوم تبعیت از رسول اکرم (ص) هم به حکم الهی است که می‌فرماید: واطیعوا الرسول...»^۱

شتاب روند فساد و استبداد

در بهار سال ۱۳۵۷ روند اعتراضها، در حدی نبود که به انقلاب منجر شود. در بسیاری از کشورهایی که رژیم استبداد و دیکتاتوری بر آنها حاکم است، نظاهرات اعتراض آمیز رفاهی - سیاسی روی می‌دهد، بی‌آنکه به شورش و انقلاب منتهی گردد.

رژیمهای خودکامه و دست‌نشانده، عموماً دارای دو خصلت «استبداد و فساد» می‌باشند. استبداد و فساد، لازم و ملزوم یکدیگرند. اما هنگامی که «فساد» از «استبداد» پیشی گرفت، و خواسته‌های مشروع و منطقی قشرهای وسیعی از جامعه، با بی‌اعتنائی روبه‌رو شد، فریاد اعتراض توده‌ها، به حرکت تبدیل می‌شود و چنانچه این «حرکت» به وسیله مردان شایسته و مورد اعتماد مردم رهبری گردد، به پیروزی منتهی می‌گردد.

تظاهرات مردم ایران، در ماههای اول سال ۱۳۵۷ نخست جنبه اعتراض به روش کلی رژیم شاه داشت، سپس به خواسته‌های رفاهی - سیاسی تبدیل شد، آنگاه به حرکت توده‌ای درآمد و با رهبری آیت‌الله خمینی به شورش و انقلاب انجامید و با چنان شتابی به پیروزی رسید که مردم ایران و جهانیان را شگفت‌زده کرد.

رژیم شاه، در اوایل دهه ۱۳۵۰ ظاهر استوار و نیرومندی داشت، ولی از درون خراب

۳. درسهایی از مرجع معظم جامعه شیعه، پیرامون ولایت فقیه، درس پنجم، ۱۹ ذیحجه ۱۳۸۹ (۷ بهمن ۱۳۴۸)، صفحات ۳۴-۳۳.

۴. همان، درس سوم ۱۷ ذیحجه ۱۳۸۹ (۵ بهمن ۱۳۴۸)، صفحه ۱۸۰.

بود و بسان سدّ خاکی می ماند، که دیر یا زود در برابر فشار امواج دریا، فرو می ریخت. فساد، با ابعاد وحشتناکی در آن ریشه دوانده بود. انتقاد، نارضایتی و سرخوردگی حتی در میان نخبگان سیاسی و دست اندرکاران اداره مملکت ظاهر شده بود.

پرویز راجی، سفیر «شاهنشاه آریامهر» در لندن، در گفتگو با امیراصلان افشار، که او نیز سالها در آمریکا و کشورهای اروپا سفیر بوده است، از بیدادگری رژیم انتقاد می کند و می گوید:

«... چرا هر جا، نام ایران به میان می آید، بلافاصله کلماتی مانند «ساواک»، «شکنجه» و «فساد» به دنبال آن گفته می شود. من از مشاهده این اوضاع احساس حقارت می کنم و نمی دانم تا چه حد در مقابل این گونه انتقادهای، می توان خاموش ماند...»

پرویز راجی، در جای دیگر می گوید:

«شایع است شاه هفته ای سه بار، بعد از ظهرها به منزل یکی از دوستان نزدیک خود می رود و تریاک می کشد...»^۵

امیرعباس هویدا، وزیر دربار، در دیدار خصوصی که روز ۱۲ مرداد ۱۳۵۷ با پرویز راجی داشته است، با لحنی تضرانگیز، از گستردگی فساد در میان طبقه سطح بالای ساواک، امرای ارتش و بعضی از افراد خانواده سلطنتی یاد می کند و می گوید:

«... با مشاهده این وضع، گاه احساس می کنم که مقاومتیم به پایان رسیده و دیگر توان ادامه کار ندارم...»^۶

اوری لوبرانی^۷ نماینده سیاسی اسرائیل در تهران، پس از ملاقاتی که با محمدرضا شاه در جزیره کیش داشت داستان زیر را نقل کرده است:

«پس از ملاقات شاه، با یکی از بلندپایگان رژیم، که مشاور نزدیک شاه نیز بود، برخورد کردم. وی از من پرسید:

5. Radji, Parviz; *In the Service of the Peacock Throne* (London, Hamish Hamilton, 1983), pp. 52 and 118.

6. Radji; *Ibid.*, p. 47.

7. Uri Lubrani

از دیدار اعلیحضرت می‌آید؟

گفتم: آری.

گفت: آیا به درستی سمیل زوال و انحطاط ایرانی را در آنجا دیدی؟

آنچه از زبان او شنیدم، برایم باورکردنی نبود، منظور وی اشاره به وضع درون و

ریشه دستگاه فاسدی بود که شاه بر آن تکیه داشت.^۸

فساد از استبداد پیشی گرفت

در سال ۵۰-۱۳۴۹ درآمد نفت ۱۲۰۰ میلیون دلار بود. این درآمد در سالهای ۵۶-۱۳۵۳ ناگهان افزایش یافت و به ۳۸ میلیارد دلار بالغ گردید که تنها ۲۰ میلیارد دلار از این درآمد مربوط به سال ۵۵-۱۳۵۴ می‌باشد و با مقایسه درآمد دهساله ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۳ که جمعاً ۱۳ میلیارد دلار بود این افزایش چشمگیر مشخص می‌شود. به بیان دیگر طی ۱۳ سال درآمد نفت صادراتی دولت ایران ۵۶ میلیارد دلار بوده که ۳۸ میلیارد آن طی سه سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ بوده است.^۹

بخش عمده این درآمد، صرف اجرای برنامه‌های رفورم «انقلاب شاه و مردم» گردید. محمدرضا شاه، با ابداع طرحهای جاه‌طلبانه، قصد داشت ظرف مدت کوتاهی ایران را به یک قدرت صنعتی مدرن تبدیل کند، بی‌آنکه در صحنه سیاسی و آزادسازی قدم بردارد.

در این دوران، همه قدرتها در دست شاه بود، توسعه و پیشرفت، تمایل و امر شخصی شمرده می‌شد و «رسالت» یک فرد بود. طرحها و برنامه‌ها، تابع خواسته‌ها و هوسهای او قرار داشت. مشاورانش تکنوکراتهایی بودند که اوامر «ارباب» را، بی‌چون و چرا، اجرا می‌کردند. به نظر «شاهنشاه آریامهر» جامعه ایران ایزاری بود که باید در دستهای او، به عنوان یک «شخصیت تاریخی» شکل می‌گرفت و در جهت «تمدن بزرگ» برای او و رژیمش، افتخار ابدی تضمین می‌کرد. خواسته و نظر مردم و مشارکت آنها در امور مملکت و برنامه توسعه و پیشرفت، اهمیت نداشت. ملت را باید به «زور» در جهتی که او انتخاب کرده بود، پیش راند.

۸. مصاحبه در برنامه رادیو بی. بی. سی، تحت عنوان: سقوط شاه که در تاریخ ۱۶ و ۲۳ مارس ۱۹۸۳ اجرا شد.

۹. سازمان برنامه و بودجه ۱۳۵۶ و بانک توسعه صنعتی و معادن، گزارش سالانه، ۱۳۵۶.

هرچند بخشی از درآمدهای حاصل از فروش نفت، صرف اجرای برنامه توسعه و پیشرفت شد و در زمینه تولیدات صنعتی و رشد اقتصادی، خدمات، نوسازی و آموزش و پرورش و ایجاد مدارس عالی، موفقتهایی به دست آمد، ولی بخش عمده آن به مصرف خرید جنگ افزارهای مدرن، که تهیه آن برای برخی از کشورهای عضو «نائو» دشوار بود، رسید. صدها میلیون دلار نیز حیف و میل شد و یا به جیب دست اندرکاران رفت.

از دستگاه برنامه ریزی کشور یک خوان یغما ساخته شده بود، هرکس به شاه و دربار، دسترسی بیشتری داشت، بیشتر از آن برخوردار بود. مجریان و دست اندرکاران برنامه ها، منابع مالی مملکت را، دارایی شخصی خود می دانستند. خیل مقاطعه کاران خارجی و داخلی، دلالان و رابطین آنها، که با افراد خانواده سلطنتی و مقامات ذینفع ارتباط برقرار کرده بودند، از این خوان یغما، بهره فراوان بردند. تعجب نداشت که بزرگترین موارد فساد، سوی اعضای خانواده سلطنتی، در میان کسانی دیده می شد، که به شاه و دربار نزدیکتر بودند. فساد، از استبداد سبقت گرفته بود!

حدود یک دهه و نیم پس از اعلام «انقلاب سفید» در ایران طبقه ای ثروتمند، حریص، بی عاطفه، و فاسد به وجود آمد که تنها هدف آن نزدیک شدن به مرکز قدرت و مال اندوزی، تا حد غارت مملکت بود. این طبقه، تخم فساد، بی ایمانی و نادرستی را در میان جامعه پراکنده و بارور ساخت و در نهایت، رژیم را که به آن وابسته بود، بیش از پیش ضعیف و بی اعتبار کرد.

ضعف و بی کفایتی شاه

بسیاری از آگاهان به مسائل سیاسی ایران معتقدند که محمدرضا شاه، برخلاف پدرش مرد ضعیف، زبون و نامصمم بود. اینان برای اثبات ادعای خود و ارائه شخصیت شاه، کودتای سال ۱۳۳۲ و فرارش را از کشور و چگونگی بازگشت وی را مثال می آورند و می گویند محمدرضا در سایه قدرت و شایستگی پدرش به سلطنت رسید ولی در طی دوران پادشاهی، همواره در برابر بحرانهها، ضعف نشان داد. این گروه، برخورد او را با رویدادهای سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، که منجر به شورش و انقلاب گردید، نشانه بارز ضعف و بی کفایتی او می دانند.

گری سیک، معاون برزینسکی، در شورای امنیت ملی کاخ سفید می گوید:

«... من از بی‌اعتمادی شاه نسبت به خود در سال ۱۹۷۷، هنگام آخرین دیدارش از آمریکا، شگفت‌زده شدم.»^{۱۰}

ویلیام سولیوان نیز شاه را مردی ضعیف و ناتوان معرفی می‌کند. نظریه آخرین سفیر آمریکا در رژیم پیشین درباره او، بدین شرح است:

«... شاه در بحران سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) در برابر نخست‌وزیر وقت، دکتر مصدق، ضعف و بی‌ارادگی از خود نشان داد [....] از نظر من، که در ماههای بحرانی آخر سلطنتش هفته‌ای چند بار او را ملاقات می‌کردم، چهره واقعی شاه، بکلی با چهره یک سلطان مقتدر و مستبد، که درباریان، یا مخالفان از او ساخته بودند، متفاوت بود. خلاصه آنکه، او زمامداری نبود که توانایی و قابلیت رهبری کشورش را در شرایط بحرانی داشته باشد...»^{۱۱}

محمد رضا شاه، با چنین نهاد و شخصیتی، سعی داشت خود را مقتدر و مصمم بنمایاند. او، چند بحران سیاسی را پشت سر گذاشته بود، از دو سوء قصد جان به در برده بود. در مبارزه علیه مالکان بزرگ و مخالفان سیاسی، و نیز گروههای اپوزیسیون، مانند جبهه ملی، نهضت آزادی و حزب توده، با توسل به زور، پیروز شده بود. قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و جنبش چریکی را با خشونت سرکوب کرده بود، و با چنین شیوه‌ای و برخورداری از پشتیبانی آمریکا مدت سی و هفت سال سلطنت کرده بود، اما، از اوایل دهه پنجاه اعلام آشکاری از پیچیدگی و مشکلات در اجرای برنامه‌های رفورم اقتصادی و اجتماعی، که انتظار آن را نداشت، ظاهر شده بود. تحقق اهداف «انقلاب شاه و مردم» و سپس رویای «تمدن بزرگ» در معرض تهدید قرار گرفته بود. فرمان ایجاد حزب رستاخیز ملی، به منظور باز کردن «دریچه اطمینان» نشانه بارز نابسامانی اوضاع سیاسی و درماندگی رژیم بود. از آن پس همه تلاشها، صرف تبلیغات نمایی، وعده و فریب همراه با تهدید، برای جلوگیری از «بن بست» کامل گردید.

عامل مهم دیگری که در ضعف و ناتوانی شاه، در جریان بحران ماههای آخر سلطنتش تأثیر داشت، وضع سلامتی او بود؛ خودخواهی، خود بزرگ‌بینی و سماجت

10. Sick; op.cit., p. 163.

11. Sullivan; op.cit., p. 44-57.

نابخردانه‌اش در ادامه فرمانروایی، موجب شد که بیماری مهلکی را که از سال ۱۳۵۳ دچار آن شده بود، از همه، حتی همسرش مخفی نگاه دارد.

همه شخصیت‌های سیاسی خارجی و نیز نزدیکان و مشاوران شاه که در دو سه سال آخر سلطنتش با او دیدار و ملاقات داشته‌اند و یا در تماس بوده‌اند، متوجه تغییر حال و رفتار او شده بودند. وی در گفتگو یا وزیران، بر سر مسائل مملکتی، اغلب خشمگین می‌شد، آنها را به سختی ملامت می‌کرد، تا جایی که به آنها می‌گفت: «شماها، مثل «بابو» هستید! اگر رکاب بزیم از جای می‌کنید، اگر آرام بمانم، حرکت نمی‌کنید.»^{۱۲}

یکبار، هنگامی که عبدالحسین مجیدی، رئیس سازمان برنامه و بودجه، مسئله کاهش عواید نفت و صورتحسابهای مربوط را در حضور شاه عنوان کرد، پاسخ «خفه شو!» تحویل گرفت.^{۱۳}

شاه مخلوع، در روزهای آخر زندگی، با یادآوری گذشته‌ها، به اشتباهات دوران سلطنتش اعتراف می‌کند و می‌گوید:

«... در این روزها نیزه در اندیشه رویدادهای گذشته و حال میهنم بودم. در آن دوران به‌طور قطع اشتباهاتی مرتکب شده بودم، اما باور نداشتم که آن خطاها، اساس و پایه سقوط مرا فراهم سازد...»^{۱۴}

آمریکا و انقلاب ایران گری سیک می‌گوید:

«هیچ‌کس آماده مواجه شدن با انقلاب ایران نبود. دولت کارتر نیز در برابر اوجگیری انقلاب و فروپاشی سریع رژیم شاهنشاهی ایران غافلگیر شد [...] شاه و اطرافیان نیز از آنچه در ماه‌های آخر سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷ شمسی) در ایران روی داد، تصور درستی نداشتند، حتی تا چند هفته پس از پیروزی انقلاب، نتوانستند درباره علل سقوط رژیم، تحلیل منطقی به عمل آورند [...] برای ما، قبول این نکته، که در برابر انقلاب غافلگیر شدیم، محتملاً دشوار است. تعارض عمیق، بین واقعیت و

۱۲. چهل سال در صحنه، خاطرات دکتر جلال عبده، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۸، صفحه ۶۰۴.

۱۳. برویز راجی، در خدمت نخت طاووس، دوشنبه ۲۰ دی ۱۳۵۵ (۱۰ ژانویه ۱۹۷۷) این کتاب زیر عنوان، خدمتگذار نخت طاووس به وسیله ج.ا. مهران، در سال ۱۳۶۴ به فارسی ترجمه شده است.

14. Pahlavi; op.cit., p. 34.

انتظارات ما، بر پایه گزارشات، برآورد و تحلیلهایی بود که معمولاً بدان متکی بودیم...»^{۱۵}

آمریکایی‌ها، عدم موفقیت سازمانهای «سیا»، «موساد» را در برآورد صحیح از اوضاع ایران یکی از عوامل غافلگیر ماندن خود می‌دانند. همچنین ناتوانی آژانسهای اطلاعاتی ایالات متحده، در برقراری تماس با اپوزیسیون، بی‌خبر ماندن از فعالیتهای مدارس مذهبی و مساجد و ضبط و مطالعه سخنرانیهای آیت‌الله خمینی در دوران تبعید، از عوامل مهم دیگر این غافلگیری به حساب آمده است. به روایت سیک:

«حتی پس از آنکه معلوم شد سازماندهی جنبش، در مساجد به نام [آیت‌الله] خمینی صورت می‌گیرد و انقلاب نوده‌ها را در بر گرفته است، ناظران پیش‌بینی می‌کردند که هدف نیروهای مذهبی، برکناری شاه است و پس از آن فعالیت آنها در قلمرو سیاسی بسیار محدود خواهد شد و اهمیت نقش «مسجد» که به منزله «نسخه انقلاب» بود، کاهش خواهد یافت...»^{۱۶}

در پیام نوامبر ۱۹۷۸ (آذر ۱۳۵۷) سولیوان به واشینگتن، تحت عنوان «فکر کردن به آنچه فکر نکردنی است» گفته شده بود که آیت‌الله خمینی پس از بازگشت به ایران، نقشی نظیر «گاندی» را خواهد داشت و توجه چندانی به امور سیاسی و اینکه چه کسی قدرت را به دست گیرد، نخواهد نمود.^{۱۷}

جیمز بیل، نویسنده و محقق آمریکایی در آذر ۱۳۵۷ (دسامبر ۱۹۷۸) در مقاله‌ای تأکید کرده بود که «روحانیون مستقیماً در ساختار دولت، مشارکت نخواهند کرد» وی در تحلیل ۲۰ صفحه‌ای خود پیرامون انقلاب ایران و روند آن، تنها یک بار، از آیت‌الله آن هم در مورد تبعید وی در سال ۱۳۴۳، نام برده بود و اشاره‌ای به جمهوری اسلامی نکرده بود.^{۱۸}

ریچارد فالک، استاد سرشناس دانشگاه آمریکایی پرینستون، یکی از فعالان سازمان

15. Sick; *Ibid.*, pp. 157-162.

16. Sick; *Ibid.*, p. 164.

17. Sick; p. 165.

18. *Foreign Affairs*, Winter 1978-1979, pp. 323-324.

حقوق بشر، که در اوایل ژانویه ۱۹۷۹ به ایران سفر کرده بود و سپس در پاریس با امام خمینی ملاقات نمود^{۱۹} در مقاله ای که در نیویورک تایمز انتشار یافت آیت الله خمینی و جنبش او را مورد ستایش قرار داد و بر این نکته تأکید کرد که آیت الله و اطرافیان او افراد میانه‌رو و مترقی هستند. بخصوص در زمینه اصول حقوق بشر و پیشرفتهای اقتصادی و اجتماعی ایران علاقه و توجه خاص دارند. فالك در پایان گفته بود «انتظار می‌رود ایران به صورت یک رژیم نمونه مردمی در میان کشورهای جهان سوم درآید.»^{۲۰}

سه سال بعد، ریچارد فالك در یک گفت و شنود دانشگاهی، رژیم جمهوری اسلامی را، بدترین رژیم تروریستی بعد از دوران هیتلر دانست.^{۲۱}

تحلیلهای عوام‌پسندانه

پس از رفتن شاه و برقراری رژیم جمهوری اسلامی، بسیاری از تحصیل کردگان و روشنفکران، بخصوص ایرانیانی که به عناوین مختلف به کشورهای غربی و بخصوص آمریکا مهاجرت کردند، در تحلیلهای مربوط به سقوط رژیم سلطنت و پیروزی انقلاب و ایجاد جمهوری اسلامی، همان نغمه پیشین را، مبنی بر اینکه هیچ نوع تغییر و تحولی در ایران بدون خواسته و نظر خارجیان انجام شدنی نیست، ساز کردند و رفتن شاه و تغییر رژیم ایران را، طرح و نقشه از پیش تهیه شده انگلیس و آمریکا دانستند و این فکر پوچ و بی‌محتوا را در میان عوام الناس تبلیغ کردند.

اشرف پهلوی، خواهر شاه، در یک مصاحبه رادیویی گفت:

«من مطمئن هستم که ملاها تنها نبودند. این حرکت هماهنگ شده‌ای بود که خارجی‌ها نیز در آن دست داشتند. همین وضع درباره پدرم صدق می‌کند. با برادرم نیز به همین منوال عمل کردند. بیگانگان می‌دیدند که ایران دارد خیلی قدرتمند می‌شود [...] ده سال دیگر، ایران ژاپن دیگری می‌شد، آنها نمی‌توانستند ژاپن دیگری را در آسنا تحمل کنند.»^{۲۲}

برای اشرف و بسیاری دیگر، القاء این اندیشه بین مردم، که انقلاب ایران ساخته و

۱۹. شرح این ملاقات در بخش دیدار شخصیت‌های خارجی با امام خمینی آمده است.

20. Trusting Khomeini, New York Times, Feb. 16, 1979.

21. Sick; Ibid., p. 166.

۲۲. نقل از مصاحبه اشرف در رادیویی. بی.بی.سی، ۱۶ و ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۲.